

الضمان

٣٩٥

ديوان الشب



722. 11-4

Hubat Collection



Handwritten signature: *محمد باقر*

کتابخانه خاندان قاجاریه
دانشگاه تهران

امروزه با وجود این خط و سیاق



این روزگار از عین بر
 رخسار خورشید است
 و این روزگار از عین بر
 رخسار خورشید است

و



این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است



این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کلشن از چهار خیا نیست	برگ کل از اوراق نیست
هر جا هست علاج خود گویند	بر سنگ خاره رنگ به خاکین
که از نسیم راز تو عالم بین شود	بوی گل مضامین از گردین
در جستجویی که ز دانش	از رند و شب بزم حیرت
بجسته است بیدان ملک قمر	از عشق باغی مور بید غریبه
و بنا برست حیرت جادوی	در خاک ناله اول قلم و قلم
در جلوه گاه سنگ ان شوخ بار	انست پس خطی از آیه سید

برورده است سایه ات امیدم	کرده خضر خدیو و مستقیم
بلبل که کرده بر لب ساقین	که سنها ی کجاست سخن مقیم
بجز در انتظار استامی می شفا	درست تو زمین ناله عظامم

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است

<p> بخت بد زبانه در غم سنگی که سوده رخ بکفت با گم یاد در دلو که بکشد و نیم زمار کرده اند خط مستقیم نه شمع قاصد ز بجلی کایم بخت بد زبانه در غم </p>	<p> بخت بد زبانه در غم سنگی که سوده رخ بکفت با گم یاد در دلو که بکشد و نیم زمار کرده اند خط مستقیم نه شمع قاصد ز بجلی کایم بخت بد زبانه در غم </p>
<p> در دل که خشم نای خویش را ز دست سلم خیده باز میخستم دویم بهار آید بای خویش را بخت بد زبانه در غم </p>	<p> در دل که خشم نای خویش را ز دست سلم خیده باز میخستم دویم بهار آید بای خویش را بخت بد زبانه در غم </p>
<p> میتون شدن ای سنجک تنه بکشد از چشمین سار بود رینه بخت بد زبانه در غم سختیم کل بخت بد زبانه </p>	<p> میتون شدن ای سنجک تنه بکشد از چشمین سار بود رینه بخت بد زبانه در غم سختیم کل بخت بد زبانه </p>

[Extensive marginalia in Persian script, including commentary and additional verses, written in various directions around the central text block.]

شک طغیان چو خورشید آید بهار
 سوخت در برده دل خون نشانی
 کشته از یک بدین دل لعل است
 وقت آن شد که یک ملک به پیش
 سینه در گین و در از کشتن آید
 بنور کاشک فضا بهر شیشه

خند که چون حدت آستین دایم
 از غبار مالک تعمیر زنده این میکند
 ببول و یوانه خود علقه بناید و کم
 خون بای خورشید در زوایای
 در دو عالم خاطر اندوه کین دارم
 خند بر لب جان بخت چوین دارم

قدیم جهان خسته ابرو را
 سیر گشتن کن کر نشسته و جدا کرده
 عالم آواره نرفته چو خورشید چیده
 در عوی این بس که از گشتن بر آید
 کردش ز کس سستاده روم امو
 آب چشمه آینه رود در جوی
 سو و بای همه در راه تو تا زانو
 حلقه در کوشن تو خیم بازو را

شعله یار و راه یون نشسته و جدا
 حلقه یار باغبان شیراز دیدن بود
 خواب آسایش به بند چوین دارم
 سیر کرد از سایه مرغان غم خوار

مکن

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning names and dates.

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, showing dense cursive writing.

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript. The text is dense and fills most of the page, with some marginalia on the right side. The script is cursive and appears to be from a historical document.

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or letter, featuring dense cursive script and some marginalia.

از یزدان نام تو رسد کشتی جان	بیم	سخنم دم صبی نفس بازمین
از دین آنچه که صلاوة فرستد		از خاک دست کنده زیند جان
تا فاش نماید بظفر حال مروتیک		آینه ساخته شرح بیان
از پر نوه لطف تو اسیر آید سازد		از کعبه آن طرف دل گرفته بین
و او تاراج قرن حیرت انباشته		خون ساخته ام و ده تا کاشته
هر دلی داد بدقانی من ابر کرم		رنگش بر لب ز به او زانکاشته
تبهت آن کو کی غیرت جاویدرام		و به پاس بر لبان نظرید نهشته
با کین با من که آینه دل ساخته		دست بر دل چنان فرو کند نهشته
خزند بال محراب گل غاری بر سر		سایه نخل قد از خون دل افروخته
باغبان چون کند بیشتر اسبیل		حشمت نمیدانست در آن فاشته
نیری نامش اگر سازد گل شسته		
و در نزد دم دیوانگی نیست جان		
باین عایت از دنیا اندک بر جان		

Handwritten signature and date: ۱۳۶۶

<p>ز حکمتی شبنم غزل بختین نه جزای بیدر بر کس برگی در کاف خوارم نقش باین مینو و خواب عین کریمه نازت شر اگر کشا</p>	<p>اگر کجایی کنه آینه دل منور بود هر جمع مشرقات و زو منور عین کریمه نازت شر اگر کشا عین کریمه نازت شر اگر کشا</p>
<p>رو شکر خیم و دل مکن شب شب بیکبار نه است بجز آن گفتند بود ای دل صبح امید است خاکسوز خواند سر شعله در شبنم مسی کل تو می درج صبح شر است و نه امیر زده دل شکوه کن</p>	<p>حقیقت نرزد نرود بی مطلب آینه کن نقش نگین مطلب و بیدر هر دو سو خلی کوکب گردن خیار دل مکن شب نشانه مشرب با مشرب از تو و صدق تو بنون مطلب</p>
<p>کر بام افند هوای گشتن در آتش شریک در صلب خایه عین آینه امیر عیب طاری بود آتشی که حرم آتشی دیده</p>	<p>اگر کجایی کنه آینه دل منور بود هر جمع مشرقات و زو منور عین کریمه نازت شر اگر کشا عین کریمه نازت شر اگر کشا</p>

Handwritten marginalia in Persian script, including commentary and additional verses, surrounding the central printed text.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چو داد شکر دم شوق از روی تو	مواقت که کند قید کاوی که تو
بیار عزیز خاکسرم سفید و شمع	مراوت شب من کرد منی بی تو
پشتای تو بسیار حجاب است مرا	در من دل خزانده ام آتش است
از گلستان خوارم گل سنی خند و	دل دیوانه که جام شراب است
چشم زنی تو سر انجام امید انداخت	سر آرم بی پایان صبا است
از تنهای عشق بزم می دارم ایسر	آه بر خست من دور کباب است
سروش خدایا نهاد با خافیل با	ستم و بسیار شتابم بجان تو
بیاست کرد و دل داغ میوزم در	چون بزم و بده ای آبی ز جاد تو
خاطر نازک تر است از شیشه صفا	تا توانی آمدن ای شمع شکن جان
برگ و بار گشت ز نیست بکام کن	برق چاهل بر دیوار سحر صبح با
که کرد که به چرخ از جابر و در	خافیل با خفای صحرای در
تق خفای بزم که من صباست	غنیمت من که قطره از جابر و در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در خون زار شوق یک تنش بی بود
 سینه با جگر کرد استانش بی بود
 عکس باد ز شود در جگر بی بود
 هیچ بجز سواد لوی در جگر بی بود
 خاطر نازک نقاب آینه بوی دل
 در لباس نر و بختی شوق بی بود
 چشم آه و خفت هر گاه بی بود
 قرض تقدیر بماند کنش بی بود
 پیش منی در روز خلقت بی بود
 با وجود آن خلقت بود با پیش بی بود
 نیز نانی هم بگریه بی بود
 تا کی شود کوش بر او دل بی بود
 صبرش کند آفت آید که دل بی بود
 پستیها کوه دل نه کل تر دم بی بود
 در کستان محبت انگشت اول
 استخوان دهن ز بجای بین
 ابرویشان کردند چشم تر از اول
 شکر را در شکر شکر است
 در کستان محبت در آینه مقصود
 غنیمت سازم از شرم آه مشک اول
 از نگاه کرم بود در حلقه نای
 باز میگویند محبت خانه زود بود
 بود تا بود با قبول ما در بود
 هر چه با جواب میکرد و شب بود
 در آن وقت سعادتی بود
 همراه زدن مای و بعد از دل
 انداز سر زلفت تو به دل
 جفت هست که با شکر اول

کعبه خیمت کند از خانه من
کفتم اسیر و نکشتم گداز

بی ساسکی باشد مهر دل
بزرگدو شود از مسیبتی مقابله

رضخت همان که ملک ملک
دل کبی است از نظر افکند

کم کند چون میج در بارش تریز
برسان هر چه ندیم ترکش بیخیز

دل فسیلیم خود و غایبها
سپار ز جانب وفا کشتان

جان مرید بریده با بهما
در تار کم است روشنها

دل و جان سیرگاه باز و پایدار
عسیمی پسته از هر سایه ترکان جدا

من و زری که از خود میرود و نگاه
بر کان دست و پاوش بر و کلاه

نواز و دای و دشت یالده بر زمین
فرد و چون دل از رنگ تانها بر زمین

خند و قطره جز هم جلال بر سبزه
که نقش با چو ز کس سید از خاک و کلاه

Handwritten marginalia in Persian script, including various couplets and notes, some of which are crossed out or written over the main text.

سود و دینار هم نذر و خرد و بوی	سود و دینار هم نذر و خرد و بوی
زین فروش است چون آید به بند	زین فروش است چون آید به بند
خوش آنکه پندید آن شان دل	خوش آنکه پندید آن شان دل
مکن پیش حق ز غباری ز برون	مکن پیش حق ز غباری ز برون
اگر چاک چنان در شب است	اگر چاک چنان در شب است
زبان مجلس که باشد در طوف	زبان مجلس که باشد در طوف
بزم خود شاد و حرف بخون در باس	بزم خود شاد و حرف بخون در باس
ز کین افروان عقل در میان	ز کین افروان عقل در میان
تخیل در بار کشته بر خور دارد	تخیل در بار کشته بر خور دارد
سیر کردن چینی که چون برسد	سیر کردن چینی که چون برسد
چشم	چشم
از یک غرور و پیش فتنی با	از یک غرور و پیش فتنی با
حاجی که خاک موی که بر باد می رود	حاجی که خاک موی که بر باد می رود
شد اینچون سینه سلاخ است	شد اینچون سینه سلاخ است
چه در زبان بال بر روی تن است	چه در زبان بال بر روی تن است
خون شد بر یک غنچه زبان دروان	خون شد بر یک غنچه زبان دروان
کردی که بر غصه از جانان	کردی که بر غصه از جانان
و این قریب و اختر صفت است	و این قریب و اختر صفت است
کیر در هوای نفس شین	کیر در هوای نفس شین

سود و دینار هم نذر و خرد و بوی

سود و دینار هم نذر و خرد و بوی

زین فروش است چون آید به بند

خوش آنکه پندید آن شان دل

مکن پیش حق ز غباری ز برون

اگر چاک چنان در شب است

زبان مجلس که باشد در طوف

سود و دینار هم نذر و خرد و بوی

زین فروش است چون آید به بند

خوش آنکه پندید آن شان دل

مکن پیش حق ز غباری ز برون

اگر چاک چنان در شب است

فقیس جهانی شوق جهان گرد بیشتر پرواز میکند چو ماه استخوانی ماه
 آتش زان و افیض جرای شوق جهان گردی بیشتر
 که طایف مانند جبار و از سینه خود سخاوت
 زاده شوق جهان گردی بر خاک دارد
 فقیس است

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

بازوی صفت بند کوفت زلف	تیرش چو آتش دل تو لاوی جهد
دشت بجان رسید و ز دشت	الفت پر دیار که باغ غریب
درد و گداز جلوه مهر و زوان	رفا کلب با فم نقش پا اسیر
غرفای ناز و چو کند با محاسن	فصد چشم شوق تو عال فرات
بیداری خیال کسی برده خواب	از عشق خاکسار بجای رسید و نام
نام آستان دلاوت آفتاب	ایستاده بر زور و سرخوشین صید
گردیده عهد راحت و غفلت	چون غل غل صبح نام فرات گشته
بخت مکر تا طبع کس کتاب	جمع و خرج خویش ندانم و نگر
نماند زین من و من	تا جویست و طوطی را با بولک
بیداری که فصد این ناز و	کشتن رزق و ابر و پروار چرا
روی دل داود تپید و پروا	دل داشت اگر مطلب کسی است
در فضای نفس این شرفی بخت	دل اگر میباید افلاک چشم برزد
چو سنجی که چو افتاد بر این چرا	کرد هر کس در من چشم تو دلم میکرد
بخت من غم غم و غم و غم	کود میرانه مدیخی ز تو برسم و پروا

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

<p>که دره دریدم آن بنور چو خندی که چیدید و آغوشی گشت شری که نظر کرده ایوب دشت امان قوس و دم سیکه در نظر بیرون خای خای دار مرز خندی نلاد کوش کل</p>	<p>چون تو آنم در خای خای روح بخون کرد استقبال باغبان خضر هست کندار در نظر دلم خای خای کی تواند دید چشم ما سر آید</p>
<p>راستی خصوصی که بخت عالم چه بخت دلمه ام آید و لایلا</p>	<p>کردی در آیدم عالم منویش چون در آیدم دای عالم منویش</p>

این شعر در کتاب...

در نظر دلم خای خای دار

مرز خندی نلاد کوش کل

چون تو آنم در خای خای

روح بخون کرد استقبال

باغبان خضر هست کندار

در نظر دلم خای خای

کی تواند دید چشم ما سر آید

راستی خصوصی که بخت عالم

چه بخت دلمه ام آید و لایلا

کردی در آیدم عالم منویش

چون در آیدم دای عالم منویش

دل نشسته بود و در بند بیدار	غم سخت بکند نهایی تاراج
جوش کبیر و لشکر از کبریا	تا که در دل بدو تفرقه کار آید
و سخنان کاهی بر لب خورشید	کرده ایم از دل خطه بهار آید
بود خورشید از بر کمال نگاه	بخدمت و دیدم بر ششم بهار آید
آتش ز دل و کلام و دست بر خیز	بجز در راهی نهد و در راه آید
خطه بهار لعل بر کف دست	بخوبی حسرت در کوی آید
خطه بهار کف از دستان افروز	وقت معنی بود به نام افروز آید
و تا شاییده ترکس بر افغان	کرده بند شوقی شکسته نهایی آید
و غم آینه کر شرمه کی را	و پرورم دایه حار و تند کی را
چو تا شایسته خشم و هی برنی	ز خفت بکند دم زنده کی را
شاقی چون که هر چند بخشید	بهرم که هر پند کی را
بمده دل از میان آید	بگفته بهار نهان آید
راز در سر بزم بان غم تراست	کرده خفت به جان آید

دل نشسته بود و در بند بیدار
 جوش کبیر و لشکر از کبریا
 و سخنان کاهی بر لب خورشید
 بود خورشید از بر کمال نگاه
 آتش ز دل و کلام و دست بر خیز
 خطه بهار لعل بر کف دست
 خطه بهار کف از دستان افروز
 و تا شاییده ترکس بر افغان
 و غم آینه کر شرمه کی را
 چو تا شایسته خشم و هی برنی
 شاقی چون که هر چند بخشید
 بمده دل از میان آید
 راز در سر بزم بان غم تراست

غم سخت بکند نهایی تاراج
 تا که در دل بدو تفرقه کار آید
 کرده ایم از دل خطه بهار آید
 بخدمت و دیدم بر ششم بهار آید
 بجز در راهی نهد و در راه آید
 بخوبی حسرت در کوی آید
 وقت معنی بود به نام افروز آید
 کرده بند شوقی شکسته نهایی آید

پرورم دایه حار و تند کی را
 ز خفت بکند دم زنده کی را
 بهم که هر پند کی را
 بگفته بهار نهان آید
 کرده خفت به جان آید

کس رخ ترا جرت قلاب
 میشن زین خود ندارد وین شیخ
 برده چشم دلم پیراهن است
 یک چیدن ز دل زدن کم کش
 از دل ما بیکد خون شکار
 در دیار رشک پنهان میکند
 دل جو طلب بجز آن یال جلا
 خود نمایی کرد و پیش باد
 و آن بر دشتا که من سوخت
 بلباب باغ بر کان شیخ
 کرده می سودای بخون تو
 در جهان پستان دل دارد ایام
 کس در کار کشن خود نمایی آغاجی
 و چون زین تا بر نیزه زینت جازدی
 اندام از کجا آورده این خانه جانی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

A page of handwritten text in Arabic script, likely a manuscript. The text is dense and fills most of the page, with some lines starting with large, decorative initial letters. The handwriting is cursive and typical of historical Islamic manuscripts.

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

قبی در دیده و دل سیر کردم
 ایبر از موه شوقی به ساهل
 بزم عشق است شرف که در دست است
 عالم این دلمان گوشه بیخانه پیش
 سیر مدار و قافله را بلب و لب
 دل دیوانه چراغ عشقش
 رفت نهاده که در این بیدار
 در چشمند عید بسمل
 در سینه در سخن خنده بسمل
 دیوانه آن ترک است و خوش
 بپوشد خنده از گل
 کوئی کشید کوسش در بر
 در سینه کستانان گنجی

10/10/1944

بر روی ما چرا نهند و از خشم جهان که نهند و کس را بخت نهند و چند که اسیر و دود و دهم	جایی زده حرمت از دل کل کرد بهار و گل که قابل است قابل آتش نزلت مشکلی
بی ناغچه و ناغ پیدا هر چه بود بر منور و آفتاب ملق است نهان و آشکارا شد باوه شور و زول	بی نقیض قدم و ریغ پیدا پیدا است از چشم و ناغ پیدا کمی می شود از چهره و ناغ پیدا بی ساقی و سبب و ناغ پیدا
در زاویه ای چاک چنین شد کعبه اسیر و زول چو گویم یا کسی باز دل سر خیمه خیال از تپائی نوز و دل	در آینه و سبب و ناغ پیدا بی راه و سبب و ناغ پیدا که خرم ای بی بر و بر که چند که کعبه اسیر و زول

A page from a manuscript featuring dense, flowing cursive script in a dark ink, likely Arabic or Persian. The text is arranged in horizontal lines across the page, with some lines being more prominent than others. The script is highly stylized and continuous.

تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۱۰

[Handwritten signature]

در دم سینه کز عده بخت برون کجا نماند که از عده سرچین	سر کوی و دایمی بنام تو خور جو بیخی نام کر که پستان خور
خدا هم که بدنام چنان دل و دگر از دست نیامد چه گفتم به کلام	یارایم که از بر او کاش خور دل و دگر خور دل و دگر خور
درین بزمه دیر اکی بستان از خوشی دیر چون کزین	بستان بستان از خوشی بستان که بستان بستان بستان
که است غم گزیده رفت می بوی خوشی	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان
است ز جام شیر و شکر سید ساز بستان بستان بستان	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان
بزمه که در دامن سینه ام بستان بستان بستان بستان	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان
بزمه می شکو کین روزگار بستان بستان بستان بستان	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان
که درم بخت بوی تو بستان بستان بستان بستان بستان	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان
شکر و خرم من نکل و ابروی بستان بستان بستان بستان	بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان بستان

[illegible]

[illegible]

از جهت نهایت عجز من بکارگاه
هم چه بیدارم و هم چه بخوابم
آتش شعله را از خاکسترم فرو
از شوقی که روز اندلی بختی

دروغش آهسته دل ما
نعل دار خون فز دل ما
نفسی باز تو کی شود غافل
کرم بنودها جهان دل ما
رنگ از روی آه میزد
کرم بنودها جهان دل ما
ناله شرح مرا چرا شود
جبل آهسته دل ما
آه نقیب جلوه ای که
بر خراب هست خانه دل ما
جا کهای جگر بگل خست
جبل شد ترانه دل ما
کردنی چشم ما نازیم
جبل شد ترانه دل ما
سجده شکر می کنیم
جبل شد ترانه دل ما

کرونی چشمه تغافل ساقی
در نهانوات رک نماز و سیر
شب چو آفتاب اهل چرخان
سیر سدا و بجای ناز شب خیز

[illegible]

این کتب به خط و کتابت حضرت
 میرزا محمد تقی خان قزوینی
 در روز ۱۵ شعبان ۱۲۸۵
 در شهر قزوین
 در کتابخانه شخصی
 میرزا محمد تقی خان قزوینی
 ثبت گردید
 در روز ۱۵ شعبان ۱۲۸۵
 در شهر قزوین
 در کتابخانه شخصی
 میرزا محمد تقی خان قزوینی
 ثبت گردید

کز غایت کرمش چشم نو ساقی در طبع محشر می شود شام خمار آید
 بسکه نیکی دل آفرینی کانی میام کز صحرای محشر میکند شربت خمار
 ای اسیر آخر دل نام در جهان نامها عجز موی کیده کمر زنا
 سر بر میرنش اگر نه کام است سبک لعل بغیر چشم بیاه است
 بسکه گشتم بچشم کو فرام زوایا بره بر لب جود کلاه است
 دارم ز غمت دماغ تو جهان بگریه ترخمت بگشود و دلم چو شرار
 دل در خون نه کامت شده بود آید گشتان جلوه این بر بیاد است
 در خست گشتم به در کس کم ناه را با مکن آشنای دل کری کار کلاه
 میگویم انوار بایش تو با سابق نام و برود زوده ام چو آشنای ناه
 شب که خیال چشم او در یاد نظر بر سر گشتم زود و دل چشم سبک ناه
 زهر شادیم دل شکر شکر بی زود چون غیب آشنای خنده خنده ناه
 دامن خویش آگهی به نجان بوی آگهی گشتم آشنای دل طاقت کار کلاه

این شعر در کتاب
 گلستان
 آمده است

این شعر در کتاب
 گلستان
 آمده است

این شعر در کتاب
 گلستان
 آمده است

این شعر در کتاب
 گلستان
 آمده است

این شعر در کتاب
 گلستان
 آمده است

علم کل دانش چون سوخته تابیر ما
 تشنه خون غنایست لب ساغر ما

خنده ازین کوشش بی بال و پروازیم هر که آید وصل هست بکند آید قرب از غبار با بهار چشم جبرین بکشد دست جبرین کدی نیست درید بر توکل هر که کند کای بهار نیست ایند خد بصدی فروغ است هر که دست بدهدش بگرگی فروغ تا بهیدی بر بر سر شد آفریم کرد فنا کی شد و بل نای بجا کای سینه یزدنیز ویم دست نزدیک کل کندار غنای به پیش خلق غاموزی زلف سنا	در عهد قرب است از روی صورت کعبه و چکانه را هر یک نزدیم هر که خنده و دیر دورا بچرخیم خفیه از محبت لعل نظر ویم در حد کون و مکان انقضاییم منزل مقصود بی غم نزدیم در راه از آسپهان بیشتریم خوش استون کردیم ایند یزاقوت در آب کیم در غایت نین نعل بیامی نزدیم منت بکشد رگسی نه نای تا نکند بادی کل بنوختن نای ای قافل از نگاه قافل نای در عهد نماند و است ایریم
---	---

در عهد نماند و است ایریم

در دین و دنیا مال و ثروت
 نشتا چشمه ای که عاقبت
 بیا که سیرت میسر شود
 از کسب و عمل نشود خوش
 ای غافل از آنکه نفع غل غمائی
 حق کی است از کسب و دوستی
 غفلت تو غافل از آنکه نفع غل غمائی
 حق کی است از کسب و دوستی

<p> در دین و دنیا مال و ثروت نشتا چشمه ای که عاقبت بیا که سیرت میسر شود از کسب و عمل نشود خوش ای غافل از آنکه نفع غل غمائی حق کی است از کسب و دوستی غفلت تو غافل از آنکه نفع غل غمائی حق کی است از کسب و دوستی </p>	<p> در دین و دنیا مال و ثروت نشتا چشمه ای که عاقبت بیا که سیرت میسر شود از کسب و عمل نشود خوش ای غافل از آنکه نفع غل غمائی حق کی است از کسب و دوستی غفلت تو غافل از آنکه نفع غل غمائی حق کی است از کسب و دوستی </p>
--	--

در دین و دنیا مال و ثروت
 نشتا چشمه ای که عاقبت
 بیا که سیرت میسر شود
 از کسب و عمل نشود خوش
 ای غافل از آنکه نفع غل غمائی
 حق کی است از کسب و دوستی
 غفلت تو غافل از آنکه نفع غل غمائی
 حق کی است از کسب و دوستی

در غم جوید و مبر خواجه بود
 تا به پیغم دست و پا زود
 از مودیم طاقت احوا
 تا سپید کرد و دور مبر و

در غم جوید و مبر خواجه بود
 تا به پیغم دست و پا زود
 از مودیم طاقت احوا
 تا سپید کرد و دور مبر و

<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>	<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>
<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>	<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>
<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>	<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>
<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>	<p> در غم جوید و مبر خواجه بود تا به پیغم دست و پا زود از مودیم طاقت احوا تا سپید کرد و دور مبر و </p>

در غم جوید و مبر خواجه بود
 تا به پیغم دست و پا زود
 از مودیم طاقت احوا
 تا سپید کرد و دور مبر و

بیم به نصیحت از صاحبش در روزی که این غایت بهر ده اسیر کرد از است نام دل مرد لعل ۵۶
ز غافل خودم را بر بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم

که ز غایت کاشی کشد	شود روی گل کرده جبار روا
ز عکس کل داد در نوید	صنعت خانه آید زار بر هوا
می بختش و نماله فی کسیر	سپاسش بخواه در کار هوا
بکدایت است جاده هم نام وین	بر عین غلبه عشق نام وین
خج و نامی می بخد ز شکست عشق	هم تو شستم نه هم زدم بهم وین
عشق کده و کشتن غباری زدم	کی کند باقی بجا یک آرد و جام وین
دشتم ز کین بهار و منی ز شکست	در کل و سبیل گرفت مرغ و شام وین
را جی که با کلام کلام کلام	دشتم ز کین بهار و منی ز شکست
اکثر در وقتانی بود عشق را	شکستی بخت بعد از عشق را
بر آن خودی دل جو کس آید	که از عشق کند بخت جو کس را
ز خویش کند و هر کرم بخت جو کس	که نور جبهه نماید بخت جو کس را
سینه کز بزم و کرم جو کس	صدا شنیدم به این کشتن را
که در ده خند ز کین و کشتن	بهار زخم دل و جبین بکشتن را
بچشم آینه و آب بختی است	طایفه بد و کشتن که بختن را

بیم به نصیحت از صاحبش در روزی که این غایت بهر ده اسیر کرد از است نام دل مرد لعل ۵۶
ز غافل خودم را بر بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم
بیم به نصیحت از صاحبش در روزی که این غایت بهر ده اسیر کرد از است نام دل مرد لعل ۵۶
ز غافل خودم را بر بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم
بیم به نصیحت از صاحبش در روزی که این غایت بهر ده اسیر کرد از است نام دل مرد لعل ۵۶
ز غافل خودم را بر بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم

بیم به نصیحت از صاحبش در روزی که این غایت بهر ده اسیر کرد از است نام دل مرد لعل ۵۶
ز غافل خودم را بر بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم دل خودم را بر جی قاش خودم را بر من فرودم

[illegible]

در این کتاب
مجموعه از
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در این کتاب
مجموعه از
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در این کتاب
مجموعه از
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

انوار السیر جلد یک	سر کرده خیل چمن
بهر آفتاب بخت بگشاید و بپایند	ز خون تو به سحر گل کند جانم
شرفش و امی چنه تنه غم بپایم	بیا کرد و آید و دل غم بپایم
سعد چشم بکام و دهم بفرم	شربت می پرستد که پرستد ما
خوابی بختل دور و سر بفرم	بیل آفتاب تا یکوی بدوید
آبیران غل بفرم آسایم	سیاه بشود آفتاب بسم
ز دست بچ میگرد بخت نایم	بیا شرفد درخت کین و بدوید
ز دوشی بختل ز غمی بفرم	بیا شرفد درخت کین و بدوید
بهر آفتاب بخت بگشاید و بپایند	ز خون تو به سحر گل کند جانم
شرفش و امی چنه تنه غم بپایم	بیا کرد و آید و دل غم بپایم
سعد چشم بکام و دهم بفرم	شربت می پرستد که پرستد ما
خوابی بختل دور و سر بفرم	بیل آفتاب تا یکوی بدوید
آبیران غل بفرم آسایم	سیاه بشود آفتاب بسم
ز دست بچ میگرد بخت نایم	بیا شرفد درخت کین و بدوید
ز دوشی بختل ز غمی بفرم	بیا شرفد درخت کین و بدوید
بهر آفتاب بخت بگشاید و بپایند	ز خون تو به سحر گل کند جانم
شرفش و امی چنه تنه غم بپایم	بیا کرد و آید و دل غم بپایم
سعد چشم بکام و دهم بفرم	شربت می پرستد که پرستد ما
خوابی بختل دور و سر بفرم	بیل آفتاب تا یکوی بدوید
آبیران غل بفرم آسایم	سیاه بشود آفتاب بسم
ز دست بچ میگرد بخت نایم	بیا شرفد درخت کین و بدوید
ز دوشی بختل ز غمی بفرم	بیا شرفد درخت کین و بدوید

در این کتاب
مجموعه از
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در این کتاب
مجموعه از
کتابخانه
موزه و مرکز
اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

رفته نردی تو سوره غفری بی گنا
 و لشکر دینار را من شده ام بی تو
 سر کرده کهای دیوانه امیر
 زلف سانی کریند نوکر و کار
 بر کسبانی فرآیند آینه شد
 سید ما نیست بر ما هیچ غریب
 سر زده ما را که کوفتی خست
 در دلی از یاد گاه گری این جهان
 هر که گمان از زینت کرد غریب
 رفته شمشیر را شمشیر
 بی نازی نوحه اطلال را خوانده
 جو در تیر بر جفت دلی
 شمشیر عین خود و جوش بر دین

دیدار بر سینه است گش و نه
 خاک نردی بر روی گشته نه
 سبک نشود غش بر دین
 هیچ که در نردی ز نه
 شمشیر عین خود و جوش بر دین
 قال زلفت بکشتا چنان حال
 رفته با نردی ز نه
 دیده آینه در آینه آفتاب
 ایک که نردی ز نه
 عین زلفت ز نه
 بهتر از قال در عالم جوی نیاید
 جوی کل مستانه می آید پنهان
 خنده کل سبک از جدم ناله

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ششبر تو قند گاه سحر را
بر بر است که رام بکنند دل
چون برق که بر شفق شنباد
از پر تو آفتاب رویت
در آینه تو لم چه دید
بروز و غایت کفایت تو
ای نام تو فبند ز بانها
آینه رازت عالم
سر منزلت بی شک
خوب و کجای بر دلی که افتاد
زود و صبر در تو
دوران شده نسیم نوقت
مکرده سیر از دل تو
چشم دها چراغ جانها
چید است زما مها نشا نها
کرده شست کاکاها
پر کرده زخاها و مان
ما فرق بین آسمانها
منه حجاب خان و انها
آینه گر یقین کما نها

دولت اسلامیہ پاکستان
وزارت خزانہ

تاریخ و تفسیر

کز آن روز که بدو رفت مددی داد
 هر آید نیک است جان برادر
 اگر خون ز پای او نوردن شایسته
 ز تو بهم نشانی که آب زنده
 جوشن بهار کسکه از دم که درخت
 کل میز نیم بر سر میل در چهار
 کز آن روز من گرفت یمن زنگار
 کشت خوار کز دست بخار
 از سر تو دم نبردستان بخار
 خیزد بجای که خاکم نزار
 کل میز نیم بر سر میل در چهار

ای که است از شرفی و محبتی
و دیده چوستان شد خند و خندان
نخعی افغانه تاج کرد و گوش
بی سرو پا خوره ام اما فردی میگنم
و رحمت محض و دقت میراث
با وجود این که بیخ نزاره ایام گرفت
سپهر و خشت بستیم از کوی غفلت
غفلت را ترک داد و در وقت آمد تمام حال داشت
دست از سر و خفت گوش بست ۱۲

خداوند متعال را شکر و سپاس بگویم
چون که در این روزگار و دین
این همه چیزهاست

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

گردید چنان گفت بعد ما شای
 جهان در روی گل و خار میزنم
 خون بخورم و دست در پا شکستم
 غمخیزم و دلم که میبکشد ابر
 کار برود به رسته قانون عشق ما
 را از دل از بزم بانی بیشتر میبکشد
 سوختن از بارود و ملکی که بدین
 هر که از غم کربل و کربل سرکش است
 مهر خاکی است بر خون این سر
 دست و دست اگر دام بازیگر است
 کی ابر در در دیدن شای نشود
 محبت بخاری دل کامل عشق
 عالم تمام میکند اشک ما
 در چو لای دست چو ساز عشق
 خوش از دست محبت مطرب ما
 شکر پرورد است مقرر عشق
 باطن از آفت و غبار دانه عشق
 حضور بر خد است با هر یک عشق
 دل ششاد به بهای بی گمان عشق
 نیست بگویند و زلف کار عشق
 کرد و در افغان نام کامل در عشق
 بر لعل و سم بود و بعد از آن عشق
 خوش بهار است قمع ز شیشه
 کز غم دست محبت سید او
 بوی گل و بهوشید
 میفرم جو خامو شیشه

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and is organized into several columns. The rightmost column contains the most legible text, while the leftmost column is partially obscured by a vertical line. The text appears to be a historical or literary document, possibly a letter or a section of a larger work.

بهرم کو تو آورده این شده ام
بهر سوخته شده من کند تقصیر
سر اسیر بود ای سانی کرم است
دو چشمم بر تو میسوزد فلک
روی کل نادر چشمم میسوزد
بار ما از یاد جلال منم
آتش نقش بهادر زورس بهرین
با این ستمی اگر دم بزم از زور
کاه ز بهر ستم کاه ز بی باکی
بر روی منم بر زنده جای
خون کوتاهی ملکتم آشفته را
خود خیش محبت از عوس و عیا
لوهم زنده زنده عوس و عیا
ز روی کل کند تا کسی بر نیاید
نور آورده است کمر زشت و خجسته
کمر شکن دل بر کند ایان و عرا
بعد غرق کل کند با بسند و خاک
را از او در قطره اندول و عیا
تا شود درین چرخ و برق و خاک
شعله کل میکند از دود و خاک
شع مدح و عیا از زور و خاک
غلبه بهانه عری و دشمنی
که شود آینه آن شمع و عیا
ز عوامی من نماند چشم خود را
بوم نمید که بخشد نفع و عیا
نماش کرده در دود و عیا
۱۲۱ من و منش بر من چشم بدست
نمید تا بهر ستم و عیا
نماش کرده در دود و عیا
نماش کرده در دود و عیا

در هر چه بود چو چشمه زلال
 چون به آب زلال و حیرت در دل
 زنده بودی و زنده بودی
 زنده بودی و زنده بودی

چو که رفتی که ملک ثابت شود کسی نیامد که در قفس شد ذوق شکوهی اولی نفس ساقی ز آب شربت زلف بهر کس پروانه میگردد که گرفتار شده ام غریب چون طوطی در دل بهر کس بجا اسیر زنده شدی در رخسار چو من مسدود کن غبار را منتهای آیدم چه می پر سین ز رخسار چو دولت دل بوی خوش خفا که در عشق و دیدن ز رخسار که یکبار در من آید و است	در هر چه بود چو چشمه زلال چون به آب زلال و حیرت در دل زنده بودی و زنده بودی زنده بودی و زنده بودی چو که رفتی که ملک ثابت شود کسی نیامد که در قفس شد ذوق شکوهی اولی نفس ساقی ز آب شربت زلف بهر کس پروانه میگردد که گرفتار شده ام غریب چون طوطی در دل بهر کس بجا اسیر زنده شدی در رخسار چو من مسدود کن غبار را منتهای آیدم چه می پر سین ز رخسار چو دولت دل بوی خوش خفا که در عشق و دیدن ز رخسار که یکبار در من آید و است
--	--

در هر چه بود چو چشمه زلال
 چون به آب زلال و حیرت در دل
 زنده بودی و زنده بودی
 زنده بودی و زنده بودی

Handwritten signature: *W. C. C. C.*

نائب دہری بسینہ پیرا
موضعی سوختی قرائد

چون کرد بد بر آنی مثل ما
کسی که در پی شکست بدنی شد
همین نیست که در غلغله چشم
محل

اگر همیشه بهار است در فصل ما
تا نه با و کوی غیر خود میل ما
هو شده چشم دلم نمیکند قبل ما
هر چه از چشم رفته

و یک کوشش چشم تو دیدم
 چشم هر یک که دید زده باشد
 ز خاکداری خود و طلسم تمام
 فی شش ششم از فتنه جوینان
 من و تو ای ششم که مرا از کشتن خود
 و سیر و اول بر زده کرد و میداد

ز دل ر بود بغیر از تو هر چه هست
 که خون آلودگی میکند بدست
 تیرسد و غیاب آتش شکست
 کجا هست خانه ای چشم می پرست
 چون بخند سحر نگار است

کوه که بر تپه‌ای که درخت بسیار
 آینه شود و در جریغ نفس
 بهشت خدایم که در آن است
 بهشت آتش کند خدایم
 خورشید بود و سایه خورشید
 خدایم که در آن خفا بود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

چون که از این دود و دود

چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود

چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود

چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود
چون که از این دود و دود

آن من اسیرم که از کرب حباد	مرغان خنده رنده چاک قفس
در ملک تاریک اسیرت شد	بی یار تو آینه دل منفس
	آرزو دل با دشت دارم
غش پند غریب پیش	هر او آب چون ز آتش
سگت یال غده در دام حباد	خفتن تیر روی ترکش
چو بختون رام آبادی نمود	بیابان کردن ترکش
خس و خاشاک طوستان	چو سودای خام از آتش
نذر آستان کویا اسیرم	که شد هوده که در برش
نظاره غش از دوش می برد	بسیار باغ خاکش جبر و دار
چو او جا که رفیق ناخدا شد	نسیم کوبو بر دوش میر و دار
بسیار باغی بیدار غریب	کرد باغی سحر او یک غریب
بسیار بود از غم پنهان دلم	چون کرد از دست نه سیلا سحر
که خور و دود و غم و غم	کس غم و دود و غم و غم

بمقتضى این امر که در این مقام
 بهر وجهی که باشد

گفته شود ای شن محمد و من
 ساخت اهل حق ریخ از چشم اهل
 زو ملک از قدم بهر کل سر کنگی
 می طراوت آب غمزه آتش نهنگی
 چون صحرای سواد و لایق تو از خاک
 پس کد بد از کدش چشم تو از خاک

شهنشنگ پاک بیکه خون مبارک را
 با با خیال زلفه تو چون کردم
 کبری رخ بچشم بگشود و او امیر
 بنجید و تو بجای بگشیدم کار را
 مجده ام بر شست جان از آنال
 سانه ز کرد و آن دل خفته را

کاشند زیاده و تیر و تن جراح
 از تاب بلی کست خدام کوهها
 است حوای بیکه و سایه کیم
 مانند شمع از که گرم زنده ایم
 عشق بوی بر حن کوه خنده
 آفت شبنم است ز کوههای خنده
 آنکه در آب بلی کست خدام کوهها
 در غمت نقاب زدن کیم
 جز شعله کس کند از جوغ
 چون غوغای زبانی بر خنده

10

از کمالی سزا جزیت شد مگر

سینہ عازرہ درجہ و تہمید علی عذرہ لشکرت خواہو گفت

زنده ای خوشی شوقان را
بغیر غنچه لب کسی زبان را
میرود نفس با فل از دم قیام
نفس بزرگمان دارد آشیان را

و به دوستی با خفته بود از ترا
نیت بر دای قیامت گشته نثار
و سینه گل کرد از خون چشک باز ترا
مهر و عشق اسیر افکار و انجام ترا

نیم بی نیاز کرده تا روشن گردد
را کفن میرود بی اعتبار و شرف

کردم از غیر خیال دوستی تا جایی که
آسازان دل زندگ منتر خیالی

از غیبه آرزو شستم دل بکشد
اما تو در رسیدن استکبار

Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.

از حضرت امام ۱۳

میں نے

... از روی که بی نیاز شدیم و کمالات

[illegible]

سید احمد علی خان میرزا

منه لم يبق غير ما ذكره

هر پاس عشق خاموشی کند و سازد
 آفتاب مست نماید و زود روز شود
 گمنان در بهشت نیست آن شیرین
 بخش از جنت موت پرستان و این
 شهید سحر روی بزم سر بازی آید
 که شک آتش زنده شعله رنگ
 خردیاری مجو بهتر ز حسن آید و لا
 که طوق کردن نسیم سازد تیغ تانرا
 کسی جلی بنوازد که راه این جلیانرا
 بجای میرسد باینکه هر که بدو دل
 من و بزمی که برنگان زنده خواب
 غیب چمن گشته دلم گرم رنگ
 شده ام زده بجوی که ز بجای زخو
 ز می و دیگر است سستی
 سر سازد خیر و ن مینا

مذکر کون گشت کار اهل بنون	تجارب بر سر ز قلم و کلمه بر چا
از دل تنگ بود بر بنون است	مایه از قطره و لوله این دریا
چشمتی ناخت صبح ز نخبه است	خط منبر است نشسته بودا
یکیم از غوغای بنون سحاب	تو حسیب منم هست ساغر مایه
در بنون همچو کرد باد آخر	از دم از آوازه جبهه در مکر مایه
تا نشی در ری تو می بودند	دل جبهه صفت عید اسیر مایه
سینه چو کرد و جامه بیدار	آینه بنون گشتل بر آینه چا
در بختین کوبه سانی در یکینه	جامه فرب کرد و صلح سخن سرا
کیم خواجه پنج با جو نرم دل کند	زگر در کوفه خود موی خوشنود
بخت بهاد سیدان تا کعبه بنود	راه زن خیز اگر کنی زگر سر سدا
مرد و نه گلی در پی آرزو مرد	حرم جام آفران عید با
اسکندریه بخت عید کوز حرم	دانه دام ره مکن آید ای با
چو اسیر کردند بر دوش بنون	بخت کوش بکند ز غم و آید با
در نفسی کیم گشت دلی در آ	شعله بیاض عید و غمت در آ

تجارب بر سر ز قلم و کلمه بر چا
مایه از قطره و لوله این دریا
خط منبر است نشسته بودا
تو حسیب منم هست ساغر مایه
از دم از آوازه جبهه در مکر مایه
دل جبهه صفت عید اسیر مایه
آینه بنون گشتل بر آینه چا
جامه فرب کرد و صلح سخن سرا
زگر در کوفه خود موی خوشنود
راه زن خیز اگر کنی زگر سر سدا
حرم جام آفران عید با
دانه دام ره مکن آید ای با
بخت کوش بکند ز غم و آید با
شعله بیاض عید و غمت در آ

در آینه بنون گشتل بر آینه چا
جامه فرب کرد و صلح سخن سرا
زگر در کوفه خود موی خوشنود
راه زن خیز اگر کنی زگر سر سدا
حرم جام آفران عید با
دانه دام ره مکن آید ای با
بخت کوش بکند ز غم و آید با
شعله بیاض عید و غمت در آ

[illegible]

The image shows a page from a manuscript, likely of Arabic or Persian origin, written in a cursive script. The text is densely packed and arranged in several columns, with some lines written diagonally. The ink is dark, and the paper shows signs of age and wear, including some staining and a slightly uneven texture. The handwriting is fluid and characteristic of the period, with many ligatures and varying line heights. The overall appearance is that of a historical document, possibly a letter or a page from a larger work.

ایام کرم که بخت کرمه بر سر آید
 نایب و دین کینه و نایبها که آید
 بان خد زبانی میشود و ما نیز
 چو کس نیست که بر سر زنده و زنده
 چو زبانی که آید از جای دیگر
 کس که در خور قیامت بر سر آید
 بیا رفت که در بخت نیست
 دیده که چو که کائنات آید
 مقدام درین کس که آید
 نیز زنده و دم که آید
 در کیفیت صفا و صفا
 بیکدیگر از جدا جدا
 عارفانست و فعل چون
 عالم آید از راز آید
 ایام کرم که بخت کرمه بر سر آید
 نایب و دین کینه و نایبها که آید
 بان خد زبانی میشود و ما نیز
 چو کس نیست که بر سر زنده و زنده
 چو زبانی که آید از جای دیگر
 کس که در خور قیامت بر سر آید
 بیا رفت که در بخت نیست
 دیده که چو که کائنات آید
 مقدام درین کس که آید
 نیز زنده و دم که آید
 در کیفیت صفا و صفا
 بیکدیگر از جدا جدا
 عارفانست و فعل چون
 عالم آید از راز آید

11

اینقدر شوقی این قدر تمکین

مردم از دست یاسها تنها

چو بیک آتش شوقی و شکر دار که کجا
سخن بافتن هم کند و من خواهم

خون در پاشیده فریاد زید

خونی مانند از دو اینها

خون اهل عبادت و سرو از کافران

در حالت از کافران و عبادت
در احوال دست او است که در میان

مردم از رخ چشم بر شود	بیکه نیز رسم از چاهها
خون من را به ساد ابله کرد	بج کل خاکی بر چاه با اینها
ولی منت گزیده میداند	کرم چه در دست نادانها
از یک غمت که اخت ادا	تو این از باشتناخت تلاطم
صد رسم بگر که بند بر دهم	عقلش بکین تراخت ادا
آوردی که دل چسب من کجا	شوق من کجا و در از وطن کجا
بر هوش کل شکسته و کلاه زنده	ساقی کجا چاه کجا دامن کجا
در برده جگر شود و روانی	برعت کجا و در این برهن کجا
که با شقی اسیر ادا کل شکسته	استغیا کجا و در این چمن کجا
کرده ام از غمت کل باغ من	بیرسم ندی ترست باغ من
بمن بزمی باغ غمت میکنی	از تو نهان میکنم آینه و قلع و غرور
تا شود در خانه ام کان عیار حق	کرده ام در زور و شب و روز

بیکه نیز رسم از چاهها
بج کل خاکی بر چاه با اینها

شوق من کجا و در از وطن کجا
ساقی کجا چاه کجا دامن کجا

برعت کجا و در این برهن کجا
استغیا کجا و در این چمن کجا

بیرسم ندی ترست باغ من
از تو نهان میکنم آینه و قلع و غرور

کرده ام در زور و شب و روز
کرده ام در زور و شب و روز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

شربت درم از آوری که در دست
از کل مایه جین برای من بستانم
عازمت که سینه باغ نظر دارم
بی تا شای رفت که سینه بزم
مخ شربت ملک بود و بر است بکنم
یاد است که درونی شربت دارم
شکستم که کور و دای افلاکم بر
رنگ دل ببرد که کند انتقال
که کمر بفر دانه بر سینه
هنوان آید که از خود خبری نیاید
شکست که کور و دای افلاکم بر
رنگ دل ببرد که کند انتقال
که کمر بفر دانه بر سینه
هنوان آید که از خود خبری نیاید
شکست که کور و دای افلاکم بر
رنگ دل ببرد که کند انتقال
که کمر بفر دانه بر سینه
هنوان آید که از خود خبری نیاید

درم از آوری که در دست
از کل مایه جین برای من بستانم
عازمت که سینه باغ نظر دارم
بی تا شای رفت که سینه بزم
مخ شربت ملک بود و بر است بکنم
یاد است که درونی شربت دارم
شکستم که کور و دای افلاکم بر
رنگ دل ببرد که کند انتقال
که کمر بفر دانه بر سینه
هنوان آید که از خود خبری نیاید
شکست که کور و دای افلاکم بر
رنگ دل ببرد که کند انتقال
که کمر بفر دانه بر سینه
هنوان آید که از خود خبری نیاید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چو بری بزرگست گشت گداز
 گزیم غامدی بر ما گداز
 برادر بودی از تو بال افشاد
 سر زده بیا بیا هم چو این
 نفس چون زبیل گشته در دام
 چو زو محبت با خود می توان
 بیای نیست دل از بر زمین
 شهیدان خاکست منت بر قدری
 نسیم کفایتی که سر کو تری آید
 رسید با دو فرغانی چون خوشی
 که آرد از دست جفت آرد و جفا
 ستای پرست میگوید دل ز جفا
 در دوشی شکنی دل ز دست ملک

فردوسی کی شہسوارانہ آواز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p>خدا و کل را برش یک مبدانیم در این کفر است که میگرد پیش بخون سر بر نه بهای بی سوز درها کنگر و بیا بس شد و آنکه در کتبی خود حرفی از لوح عین و دستها در فرجهای دل که نه بهای جلوه یاکو در نور خورشید خرافات که در اینجا مبدانیم کس شمع فلان کنگر و بیا بس</p>	<p>خبره بکانه راف و مبدانیم کجاست یکی را که بکانه مبدانیم سوز اسباب و بیا مبدانیم از طبعهای دل اف مبدانیم بر غباری را که بیا مبدانیم استیلا بر آن که بیا مبدانیم صدمه را که در این بیا مبدانیم از پیش بیا بیا مبدانیم ساجه و بیا مبدانیم هر چه مبدانیم بیا مبدانیم</p>
<p>اگر از خود اگر خود اعلی این است بهشت ظاهر و اعلی این است هر چه اول و اعلی این است</p>	<p>اگر و بنا اگر بنا علی این است فرض و دعت و دعت این است برای دولت این مبدانیم</p>

این کفر است که میگرد
 در این کفر است که میگرد
 پیش بخون سر بر نه بهای بی
 سوز درها کنگر و بیا بس
 شد و آنکه در کتبی خود
 حرفی از لوح عین و دستها
 در فرجهای دل که نه بهای
 جلوه یاکو در نور خورشید
 خرافات که در اینجا مبدانیم
 کس شمع فلان کنگر و بیا بس

تیموتی تا زیست غریب ای کرد	چو سحاب است در دل اعلی این
کعبین نمیدارد اگر لب لسان کرد	بیار و برز جان اعلی این
توبه نیست کرد استغاثه ایست	گندام و ذره افرو اعلی این
در دین کا مجوی هر دو عالم شریف	که هر دوین است هم دنیا علی این
در ان تنگی که در خاک کعبه چرخ	زند جوش نه زمین اعلی این
بهر خرفی خرابی که در غمش در خور	ایستد جلال و دنا علی این
در ان خشت کبر یوسف در خور	بلا در دین دنیا علی این
بغیر غایت شکفتن در میان این	بهر غایتش اگر در اعلی این
شکل و نشان آن خرقه و نشان	در عالم در شکر اعلی این
بندیدم در بهار آرزو چای خور	زیناع یارب اعلی این
ز غفلت بیدارم در دین علی	خدا بیدارم و مولا علی این
اسیر ز قیض هر کلام بخشش	زیر و درم و دین اعلی این

چو سحاب است در دل اعلی این
بیار و برز جان اعلی این
گندام و ذره افرو اعلی این
که هر دوین است هم دنیا علی این
زند جوش نه زمین اعلی این
ایستد جلال و دنا علی این
بلا در دین دنیا علی این
بهر غایتش اگر در اعلی این
در عالم در شکر اعلی این
زیناع یارب اعلی این
خدا بیدارم و مولا علی این
زیر و درم و دین اعلی این

چو سحاب است در دل اعلی این
بیار و برز جان اعلی این
گندام و ذره افرو اعلی این
که هر دوین است هم دنیا علی این
زند جوش نه زمین اعلی این
ایستد جلال و دنا علی این
بلا در دین دنیا علی این
بهر غایتش اگر در اعلی این
در عالم در شکر اعلی این
زیناع یارب اعلی این
خدا بیدارم و مولا علی این
زیر و درم و دین اعلی این

سیرگاه فتح گشتان مهتاب
بهر و بیدان در دین کلاه نعل
شوخی سپردل جوان مهتاب
چرخ و روز میبختان مهتاب

خون که منو استخوان مناس
 شایه بر کجا چرخان
 خوب دریده و نظاره نمود
 خرد و میل به بردهی ترا
 از کزاید خیال او شب روز
 بزم عاشق ز داشت ز کس دان
 شده شب نهد و دل آلود ترا
 شده مشهور و قیصر و عشق
 سرفروش این چنین باید
 خاد تا کل نهد و بهار فروش
 برده و دود و فروش راه تو کرم
 هم گشته تا فصول راه کلان
 سرفروش در جوانی کرد
 ای خوش راه دل سیر کرد
 دل در این خنده و روز و آوا
 چون از که اعلی تو نیا طلب

الان توجیهی به این دو ذکر می دهیم بنویسید که با این دو ذکر می توان به هر دو ذکر رسید
و این شریعت الهیه است که از این دو با هم حاصل می شود (۱۲)

[illegible]

استوده کی غنچه تنیو در خاک است
با عرض بگذشت تواند میل کند
آسمان کی حکیمه از صفت نکند
پرویده ام که نفس فکر و تو گشت

بکدله در محبتی کلشن هفتا
بر کل روی زمین آید و در هفتا

۱۸
 آنچه ز ما بکنند چرا بخواهند و
 بخشش از غفلت با آینه نری
 همه را کرد است آسمان کجاست
 آینه ز غیب استی نیست حدیث
 نور و ملک بزرگ و خورشید
 کی چنانست که از دست
 بکنند امر و عفت
 غرق در یکسان بود و در غریب
 کی و کرد و این چنین مرد خیار
 ۱۹
 آنچه ز ما بکنند چرا بخواهند و
 بخشش از غفلت با آینه نری
 همه را کرد است آسمان کجاست
 آینه ز غیب استی نیست حدیث
 نور و ملک بزرگ و خورشید
 کی چنانست که از دست
 بکنند امر و عفت
 غرق در یکسان بود و در غریب
 کی و کرد و این چنین مرد خیار

مجلس
مجلسین در این وقت
برای معیت ایشان حضرت

[illegible]

Handwritten notes in Persian script, likely a continuation of the text or a separate entry, mentioning "مجلس" (Majlis) and "روز" (Day).

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, showing dense cursive writing.

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, showing dense cursive writing.

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

این جزئی است از او که در دست
خوشه ز سرش آید و در دست
میست و در دست میست

نقش بر روی چرخ میسره کرد	روح غلبت می خادم رفته کرد
هر چه در شش کشد جان میسره کرد	نظم آمدی که کام روز و شب
دوستان در من نبرد که	شکوه در دست که در دست
لذت و سبقت است	در غش اشک که با هم روز و شب
بر روی غش برق که در شش کرد	لب و آینه و امیکند که در آب
زین خورده و لی که در شش کرد	جیب میسره کوفته کلاه در آب
خون نه غش کشی که در شش کرد	چای میسره و کوفته ایم راه در آب
زین روی زین جایی که در شش کرد	جیب میسره و کوفته ایم راه در آب
زین جیب میسره و کوفته ایم راه در آب	جیب میسره و کوفته ایم راه در آب
خدا و در شش و کوفته ایم راه در آب	کند کشد زین میسره و کوفته ایم راه در آب
عکس میسره و کوفته ایم راه در آب	شده از میسره و کوفته ایم راه در آب
جیب میسره و کوفته ایم راه در آب	کشی میسره و کوفته ایم راه در آب
کشی میسره و کوفته ایم راه در آب	خوب از میسره و کوفته ایم راه در آب

نقش بر روی چرخ میسره کرد
هر چه در شش کشد جان میسره کرد
دوستان در من نبرد که
لذت و سبقت است
بر روی غش برق که در شش کرد
زین خورده و لی که در شش کرد
خون نه غش کشی که در شش کرد
زین روی زین جایی که در شش کرد
زین جیب میسره و کوفته ایم راه در آب
خدا و در شش و کوفته ایم راه در آب
عکس میسره و کوفته ایم راه در آب
جیب میسره و کوفته ایم راه در آب
کشی میسره و کوفته ایم راه در آب
خوب از میسره و کوفته ایم راه در آب

در شش و کوفته ایم راه در آب

سویا بزرده دل زیناغ در آب
در منم خاکی صفت عالم عکس
بی سبب دل چو بکینه ز جیب
خط مشکین و عاریش لکنت
در چین باوه ریخت اشک
سخت نای خوان گفت کز کز
هر شبی که در دلم خاکی بابت
آه ز تو ز تو ز تو ز تو ز تو
چهار سوختن کرد و شمع بزم جا
چنان گفت جام نیم کرده از سر
چنان لب بر لب زهرت گفتم از آب
ز پله روی او دلم بر کشته و را

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من العباد
خوش شکل چرخ و در آب
خنده دارد که سرخ در آب
سبب افکنده بابل زیناغ در آب
سویا بزرده دل زیناغ در آب
سخت نای خوان گفت کز کز
هر شبی که در دلم خاکی بابت
آه ز تو ز تو ز تو ز تو ز تو
چهار سوختن کرد و شمع بزم جا
چنان گفت جام نیم کرده از سر
چنان لب بر لب زهرت گفتم از آب
ز پله روی او دلم بر کشته و را

در دلم خاکی صفت عالم عکس
بی سبب دل چو بکینه ز جیب
خط مشکین و عاریش لکنت
در چین باوه ریخت اشک
سخت نای خوان گفت کز کز
هر شبی که در دلم خاکی بابت
آه ز تو ز تو ز تو ز تو ز تو
چهار سوختن کرد و شمع بزم جا
چنان گفت جام نیم کرده از سر
چنان لب بر لب زهرت گفتم از آب
ز پله روی او دلم بر کشته و را

۶۲
امیرکبیر و امیرزادگان
و امیرزادگان و امیرزادگان

25

9

[Handwritten signature]

۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

آید از تجلیت زلفت نماند خسته
 کاش کرم و بوی و من است
 بجز بر سنی عهد بدوم نماند
 محض میناست در کرم صدای کند
 یاد او در خاطر کل سینا گزاف
 بجز بر ایامی دل پر بار نماند
 عشق با عشق باران در دست
 آشنای کل نمرود آشنای کند
 بر تو خورشید کل از خواب بیدار
 کاش من یک چرخ بودم بجای
 برانم روشنت از روی آینه
 برانم زنده از دل بکشم نظاره
 بر آنجا می بینم آینه داری رو
 بر آنجا می بینم زنده از دل بکشم نظاره
 خوشی جوهر ندارد در خواب
 بر آنجا می بینم زنده از دل بکشم نظاره
 دیدم بر روی شکفتن چو گل
 بر آنجا می بینم زنده از دل بکشم نظاره
 روز روشن از پرده شادمان
 بر آنجا می بینم زنده از دل بکشم نظاره
 درین کربن یک صحنه
 بر آنجا می بینم زنده از دل بکشم نظاره

Handwritten notes in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is partially illegible due to fading and overlap.

بدرخت از جن جنین خود بود
شب خفاش از فضا قدم بر بود
در او قیض کبری حلق شراقی
روز بی کجا خفت کفر و دل
در پیش پای تو خورشید بر تاخت
یک کل در فرغ بی اصل بار شد
گردی که ششم گل بن سرز جاش
خویشا که میرد بره ملوک شست
بره از بره راه پندل نی بود
هر دل که باضی دفا خورشید
نرسید باغ و باره حاصل نی بود
ز غروب به آینه عکس راونی
هر کجا شری را دوشی است
نیواخر من دل خود را نگاه
این باور از شیشه خدایان
روزم از اضطراب دل بجان
من یقین من نرول بکلان
تعب غراب الفت اهل جهان
گردی که جلی خویش در آن آستان
هر کس که در خویش جواب شاست
کی قرب بر و شرف آستان
بویانه خد بهتر یک من شاست
کی نیز یاسر از محبت نشان شاست
کی لذت بجوی بی چشمان شاست
هر کس که گرد باد سرگردان شاست
خود را بر سر محرم و از نهان شاست
تا نفس بر یکش روی دل است
خون من نازکتر از روی دل است
بدرخت از جن جنین خود بود
شب خفاش از فضا قدم بر بود
در او قیض کبری حلق شراقی
روز بی کجا خفت کفر و دل
در پیش پای تو خورشید بر تاخت
یک کل در فرغ بی اصل بار شد
گردی که ششم گل بن سرز جاش
خویشا که میرد بره ملوک شست
بره از بره راه پندل نی بود
هر دل که باضی دفا خورشید
نرسید باغ و باره حاصل نی بود
ز غروب به آینه عکس راونی
هر کجا شری را دوشی است
نیواخر من دل خود را نگاه

[illegible]

آتش فزاید برین غریب منی بود	خوار غریب خویش زنج و تاب است
در که از آتش شعله می شود	سوز شعله ایست بر آتش کل است
چنانچه از دل دریا در کرم است	غبار تربت پروانه کرم است
چون کرم خوار می شود	دل صومالیان دریا در کرم است
چون آب چشمه ساغر بنیام	هوای گلشن بنده کرم است
در باغ خار و دانه سبزه گل	سرس از کرم دشمن چاه کرم است
اسیر از قوه جسم کرمی بود	منور از مستی شمع کرم است
چنانچه از دل دریا در کرم است	غبار تربت پروانه کرم است
چون کرم خوار می شود	دل صومالیان دریا در کرم است
چون آب چشمه ساغر بنیام	هوای گلشن بنده کرم است
در باغ خار و دانه سبزه گل	سرس از کرم دشمن چاه کرم است
اسیر از قوه جسم کرمی بود	منور از مستی شمع کرم است
چنانچه از دل دریا در کرم است	غبار تربت پروانه کرم است
چون کرم خوار می شود	دل صومالیان دریا در کرم است
چون آب چشمه ساغر بنیام	هوای گلشن بنده کرم است
در باغ خار و دانه سبزه گل	سرس از کرم دشمن چاه کرم است
اسیر از قوه جسم کرمی بود	منور از مستی شمع کرم است

Handwritten marginalia in Persian script, including various couplets and commentary, written in a cursive style. The text is dense and covers the margins of the central printed block.

از قدش جلوه باز کام گرفت
هر قدم مستی بر دام گرفت
زهر مشرب دست نامزد
در شب زنده داشت جام گرفت
فیض عید یی بیج نیت خدای
شبه دم بر دانه بزم شب سرور گرفت
عجز صدای دود بخیر و شران
گفت گذار ایجان عیبه الود گرفت
فیض ایوب که نباشد قید و زنج
بیج سنی در طواف که بقصد گرفت
هر قدم شایع شایع شایع
بر تو روحا نباشع شایع گرفت
هر طواف رویکم چون کجی گرفت
فیض یزدان طواف شایع گرفت
میکشایع شایع از شام حران
کری سویت شمر زاندام نمود گرفت
از خیال در طواف پروانه پریند
شایع خورشید صحت شایع گرفت
و از دزد گوش شنبین خمدان گرفت
فیض چه لری خانم مجسم بر دود گرفت
کاهی از غمت که خوشی دل و اسکن
بیج و شام با اسیر از چشم خدای گرفت
در چشم خواب الودم کامی غفلت باشد کاهی گرفت
مهر و خشم من از چشم کوه خواب الود باشد کاهی گرفت
مولی راحت ندیم باس بخت گرفت
بسته داشت خیار که زانم گرفت

از قدش جبهه باز کام گرفت
 زهر مشرب دست نامقام گرفت
 بر قدم صریح برام گرفت
 در شب ناله غمت برام گرفت
 فیض عیسی بی هیچ نیت خدای
 چشمه ساری حدود بحر و نهان
 چشمه ساری در میان آب و خاک
 بر دم چشم صیاح اثرش فیض عید
 در لاف و بیکم چون کبک بر آب
 میکشید هیچ خیالی از شام هر آن
 از تخیل و طوف پروانه پر زلف
 دادند از کوشش شبنم خنده ملک
 گاهی از غمت که نقش دل و آبکم
 در خواب الود هم گاهی غفلت باشد گاهی بخت
 بر صبح و شام هر آن چه گویا بود آب و آتش و رگ
 مول بر احوال غم و اسر بخت
 سینه غمت غبار که ز آسم غبار
 این سازه و دیه های خدا بخت
 زهر غم زخم زاری غمت
 در خواب الود هم گاهی غفلت باشد گاهی بخت
 بر صبح و شام هر آن چه گویا بود آب و آتش و رگ
 مول بر احوال غم و اسر بخت
 سینه غمت غبار که ز آسم غبار

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت
میکشید بی تو که سیر چرخ باور است
از دل خون شعله نام یاد تو در دست
کار تو فوق نهفتا و با ستادی کی
چو قدر خنده بجنبه کی عالم زو
شکر و دل شکنیه از آنجا که
خدا تو بای پیش و در چشم زلفت
میشن توید و دست بدار میباید

مستحق که بخواند از اهل نظر است
در دیده جوده که در دل بیکار است
غیرت روانه است که تنها در پیش
عمر و زرق و برق نام برده است
آتش پرست عشق و آخرت است
کسی که شعله در قفس دلش برافروخته است
سپش از غار سحر و خفیه است
کسری که بجز توبه که پدید می آید
کشتی شکسته است به برکت آب
بختی بیکی که موهب جوفان در سر گذشت
میکشید بی تو که سیر چرخ باور است
از دل خون شعله نام یاد تو در دست
کار تو فوق نهفتا و با ستادی کی
چو قدر خنده بجنبه کی عالم زو
شکر و دل شکنیه از آنجا که
خدا تو بای پیش و در چشم زلفت
میشن توید و دست بدار میباید

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بزرگوار و عزیز یار است
خونش که از شیرین است
خونش که از شیرین است

Handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is illegible due to the quality of the scan and the cursive nature of the handwriting.

دعوی نمیدکری راجع باشد
مسیحی محمد را مطیع جان ناکش
گفتگو عذر مطلب غنیان کردن
عرفت تاجید در امیج جان ناکش
چو و تاب نادر از کوشن مای کزین
بعد از ازین ازین ازین ازین
مسیحی تو عهد غار شست یا از ابر
جیت و بران درج بجوینوز ناکش
در عباس دشمنی هم طبعه درخت
هر که این عداوت حرف از ناکش
آتش شوق شاد شد میر از کوی
بر کشتن درین کنجی ناکش
اسلام آتش بد رای من خوب
خودم زخم بیز سحاب من
که نایب است که مشتاق شراب دار
این کنای است که کردن امیج
بجو و نایب از غلوه ام آموخته است
گفتگو که بگوینی نزد اب
شب بل از غلوه زنده اند
شعله بی پروان آه بکر تاب
نزد و بر بنون بوی بهار آمد
نقش و فیض صبی زده ان بوی
نیکبایس سنان بکار آمد
منج کرد جوان کپی بوی کار آمد
کلیق مظهر زنجیر بهار آمد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سیر خوشی هم ندارد ببقدر طاقت که
 جز آنکه غم و اندوه بکمر بست و بخت بد
 جز نیست قدر طاقت بخوابد
 بهادر خان کرد و خدا است
 کسی باینده چنانی چه جادو کند
 دلی جادو از خوش بختی و دیندار
 غیر از آن چنین اندر هیچ
 و کسی ام سختی پیشو اسیر نام
 ز دلج ساختگیهای روزگار نشا
 غبار سوزنازه زار گشت
 خوشی و غم سپید و سرخ
 در آن زمان در و سحر از دل
 دلم بکس چه آید و بخت
 کس از ساختگیهای روزگار نشا

۷۹۰
 ۷۹۱
 ۷۹۲
 ۷۹۳
 ۷۹۴
 ۷۹۵
 ۷۹۶
 ۷۹۷
 ۷۹۸
 ۷۹۹
 ۸۰۰
 ۸۰۱
 ۸۰۲
 ۸۰۳
 ۸۰۴
 ۸۰۵
 ۸۰۶
 ۸۰۷
 ۸۰۸
 ۸۰۹
 ۸۱۰
 ۸۱۱
 ۸۱۲
 ۸۱۳
 ۸۱۴
 ۸۱۵
 ۸۱۶
 ۸۱۷
 ۸۱۸
 ۸۱۹
 ۸۲۰
 ۸۲۱
 ۸۲۲
 ۸۲۳
 ۸۲۴
 ۸۲۵
 ۸۲۶
 ۸۲۷
 ۸۲۸
 ۸۲۹
 ۸۳۰
 ۸۳۱
 ۸۳۲
 ۸۳۳
 ۸۳۴
 ۸۳۵
 ۸۳۶
 ۸۳۷
 ۸۳۸
 ۸۳۹
 ۸۴۰
 ۸۴۱
 ۸۴۲
 ۸۴۳
 ۸۴۴
 ۸۴۵
 ۸۴۶
 ۸۴۷
 ۸۴۸
 ۸۴۹
 ۸۵۰
 ۸۵۱
 ۸۵۲
 ۸۵۳
 ۸۵۴
 ۸۵۵
 ۸۵۶
 ۸۵۷
 ۸۵۸
 ۸۵۹
 ۸۶۰
 ۸۶۱
 ۸۶۲
 ۸۶۳
 ۸۶۴
 ۸۶۵
 ۸۶۶
 ۸۶۷
 ۸۶۸
 ۸۶۹
 ۸۷۰
 ۸۷۱
 ۸۷۲
 ۸۷۳
 ۸۷۴
 ۸۷۵
 ۸۷۶
 ۸۷۷
 ۸۷۸
 ۸۷۹
 ۸۸۰
 ۸۸۱
 ۸۸۲
 ۸۸۳
 ۸۸۴
 ۸۸۵
 ۸۸۶
 ۸۸۷
 ۸۸۸
 ۸۸۹
 ۸۹۰
 ۸۹۱
 ۸۹۲
 ۸۹۳
 ۸۹۴
 ۸۹۵
 ۸۹۶
 ۸۹۷
 ۸۹۸
 ۸۹۹
 ۹۰۰
 ۹۰۱
 ۹۰۲
 ۹۰۳
 ۹۰۴
 ۹۰۵
 ۹۰۶
 ۹۰۷
 ۹۰۸
 ۹۰۹
 ۹۱۰
 ۹۱۱
 ۹۱۲
 ۹۱۳
 ۹۱۴
 ۹۱۵
 ۹۱۶
 ۹۱۷
 ۹۱۸
 ۹۱۹
 ۹۲۰
 ۹۲۱
 ۹۲۲
 ۹۲۳
 ۹۲۴
 ۹۲۵
 ۹۲۶
 ۹۲۷
 ۹۲۸
 ۹۲۹
 ۹۳۰
 ۹۳۱
 ۹۳۲
 ۹۳۳
 ۹۳۴
 ۹۳۵
 ۹۳۶
 ۹۳۷
 ۹۳۸
 ۹۳۹
 ۹۴۰
 ۹۴۱
 ۹۴۲
 ۹۴۳
 ۹۴۴
 ۹۴۵
 ۹۴۶
 ۹۴۷
 ۹۴۸
 ۹۴۹
 ۹۵۰
 ۹۵۱
 ۹۵۲
 ۹۵۳
 ۹۵۴
 ۹۵۵
 ۹۵۶
 ۹۵۷
 ۹۵۸
 ۹۵۹
 ۹۶۰
 ۹۶۱
 ۹۶۲
 ۹۶۳
 ۹۶۴
 ۹۶۵
 ۹۶۶
 ۹۶۷
 ۹۶۸
 ۹۶۹
 ۹۷۰
 ۹۷۱
 ۹۷۲
 ۹۷۳
 ۹۷۴
 ۹۷۵
 ۹۷۶
 ۹۷۷
 ۹۷۸
 ۹۷۹
 ۹۸۰
 ۹۸۱
 ۹۸۲
 ۹۸۳
 ۹۸۴
 ۹۸۵
 ۹۸۶
 ۹۸۷
 ۹۸۸
 ۹۸۹
 ۹۹۰
 ۹۹۱
 ۹۹۲
 ۹۹۳
 ۹۹۴
 ۹۹۵
 ۹۹۶
 ۹۹۷
 ۹۹۸
 ۹۹۹
 ۱۰۰۰

۱۰۰۱
 ۱۰۰۲
 ۱۰۰۳
 ۱۰۰۴
 ۱۰۰۵
 ۱۰۰۶
 ۱۰۰۷
 ۱۰۰۸
 ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰
 ۱۰۱۱
 ۱۰۱۲
 ۱۰۱۳
 ۱۰۱۴
 ۱۰۱۵
 ۱۰۱۶
 ۱۰۱۷
 ۱۰۱۸
 ۱۰۱۹
 ۱۰۲۰
 ۱۰۲۱
 ۱۰۲۲
 ۱۰۲۳
 ۱۰۲۴
 ۱۰۲۵
 ۱۰۲۶
 ۱۰۲۷
 ۱۰۲۸
 ۱۰۲۹
 ۱۰۳۰
 ۱۰۳۱
 ۱۰۳۲
 ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴
 ۱۰۳۵
 ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷
 ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶
 ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸
 ۱۰۴۹
 ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰

۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹

Handwritten signature and date: 1900

بیت و صلب نثار چو نثار به سجده در دولت
را چو کس رضی نامه نکر ای غیبت ۱۲

[illegible]

[Handwritten signature]

مجلس شریعت اربعین شریعت

دین محمد کوہن تاب نظام آباد

کاشانکاه علی حسین بیگ

که در خشم گاهش عید کاد است

ز شرم نیز بانی در تن من

سرپرست زبان و ادبیات فارسی

جز استغنی از عالم نباشد

انفتد ہاچون دریا و سگاہ

نزد اہم یک پرومیشن

کامیاب تر بود و شاد تر بود

اسیر از جهان نجاتی

چونکہ ان کی مراد یہ ہے کہ

در مقامی که در آنجا بود

روزنامہ نئی زندگی پاکستان

سید محمد رفیع الدین

نومبر ۱۹۸۱ء

دورانی کتب مرثیہ

مرتبہ روز بخیر و غفر من

هر حلقه ای که در غنای

طبع بہار کردہ فضیلت من اراقت

...

100

شوق راز عجب که فی جاگ کر می

طیاب و خوشبو

یاد دہوری کی باتوں کی رو سے

١٨٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten signature: *Handwritten signature*

بگوشتان نیز دام افلاک است	رویی زمین خروناک است
جام لبر یزید تا پاک است	باز فوسفان بزم جوت را
تو من آسمان من خاک است	بیکدم میدان عباد شد
گشتی نوع سینک است	هر کجا منی ناهند باشد
درد عالم حساب فلک است	آب کوه حرا آید که افت
جوهر مرغ شرف خاک است	نار می باله از که از سباز
خدا طوطی و تر یک است	لافت در دما تحمل اسیر
راز آتش ز بکر نشکی خد است	مطل دل ما تنم از دست بمان کرد
سوربت مستقیم از آتش دل پر جا	تنم از دست غباری که نیاورد
خوشبید مرغانی در سایه طا	ای چاکش عالم خشتی ز بار کا
روید چون غمان کردیم جا	بر خیز جد و جوت خاک با بوشن
پوش غبار خست از که شاد است	بگوشت عید منم برون شیر

بگوشتان نیز دام افلاک است
جام لبر یزید تا پاک است
تو من آسمان من خاک است
گشتی نوع سینک است
درد عالم حساب فلک است
جوهر مرغ شرف خاک است
خدا طوطی و تر یک است
راز آتش ز بکر نشکی خد است
سوربت مستقیم از آتش دل پر جا
خوشبید مرغانی در سایه طا
روید چون غمان کردیم جا
پوش غبار خست از که شاد است

رویی زمین خروناک است
باز فوسفان بزم جوت را
بیکدم میدان عباد شد
هر کجا منی ناهند باشد
آب کوه حرا آید که افت
نار می باله از که از سباز
لافت در دما تحمل اسیر
مطل دل ما تنم از دست بمان کرد
تنم از دست غباری که نیاورد
ای چاکش عالم خشتی ز بار کا
بر خیز جد و جوت خاک با بوشن
بگوشت عید منم برون شیر

بخت باشد

شبهه

شبهه

در شب خواب لغت تیغ خد کند	بر جهان دولت دست جهان بخت
روزی در کفندی چید کند تخت	چون آفتاب تابان عالم بکار بخت
شاید در جابجای زنده بخت	روزی بر روی بختی دروخت بخت
مهر روز کار بند در روز کار بخت	سود و زیان بخت در روز بخت
افعال و غایت بخت جهان بخت	نمایند و سبک بخت بخت بخت
تا سیه قریب باشد بخت بخت	دارد و بخت بخت بخت بخت

خط بر حرف بخت بخت	زبان و کلام بخت بخت
ای خاکشین زبات در دولت بخت	نگار و کرد بخت بخت
چون در بخت بخت بخت	بخت است که بخت بخت
بخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
بی شان لب و صورت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت
در بخت بخت بخت بخت	در بخت بخت بخت بخت

تخت بخت بخت بخت	بخت بخت بخت بخت
-----------------	-----------------

بخت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از قناب با روی دست ملکوتی ترا	شوی من تو در چشم من
خاک شکم را خیال ششم ساز و بار	صفت دریا جوار و است باین را
چو قناب انعام دل را موی پس است	در شیرین کن یاد شمن رو
قناب بدو بی بازی شده است	ابر اگر که در خاک چشم او زن رو
بر شانه از چرخان رخت می خوراند	از نیم جراح جیش کاش رو
بر کمر کجی کز شانه شورت جان برادر	بی خادان ترا از دامن رو
سکینه آمد اگر که از دل که در دست	از سنگ عا در آینه من رو
بر تو ز جراح دل می کشد	شع اگر خضر است تا تمام رو
سب جراح ویرانه و در آرم جراح	از دل شنبه فروغ و در رو
بر ده چشم شمع بر شمع	جان تو بی پرده من
از شمع چای عرق خلی می کشد	منیر محبوب من بر شمع
خوش خیا با جگر و تمام تو	ماز یکا خون من بر شمع
غصه مضروب و دست معصوم	چو کنایه چمن بر شمع
می کشد افسردگی و شمع این	که نباشد معنی بر شمع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

آرزوی کسب و بخت	مغیره را هر صبح اسیر
بافتگی بود و بنا فرون	مهر را هر نقش پارس و است
تشته را هر سپهر	شوق را هر ره زنی طاعت
انتقادات نیست که ناقص	غواب هر که راه سبی کاست
رمانی	
عوار که نوزدی بسید بخل خراست	نقد و ستان شود و روی زین است
ز جبر است هر که ایستد	کند کشتان کند باغ و کمر را چشم خدا
حل	
خوشبختی به شیرین و بخت	بکیم حرف سنگین و است
سر هر خدایان صحرای تو خوار	تشان برق صافتر نیست
چندین از خم بازوی هر کس	خندک هر که اندیشی کاست
چو پری ناز و بار خاکسار	محل بکر زمین آسمان نیست
اسیر عشق را هر وادی شوق	ز هر گامی پائی و نیست
حل	
کردن غبار کشت	عیدان نخلد ابر بر کشته حال

مغیره را هر صبح اسیر
مهر را هر نقش پارس و است
شوق را هر ره زنی طاعت
غواب هر که راه سبی کاست
نقد و ستان شود و روی زین است
کند کشتان کند باغ و کمر را چشم خدا
بکیم حرف سنگین و است
تشان برق صافتر نیست
خندک هر که اندیشی کاست
محل بکر زمین آسمان نیست
ز هر گامی پائی و نیست
عیدان نخلد ابر بر کشته حال

[A large, dense section of handwritten Persian script in Nasta'liq style, covering most of the page.]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript. The text is dense and covers the lower half of the page, with some lines written diagonally. It appears to be a continuation of the previous text, possibly discussing the same topic or providing further details.

[Faint handwritten notes in Urdu script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

<p>بروز از آب گریست که صاف بماند بر کینم منب تو که بر کینم منب آبی بساط کردی باز کشود رنگین تر از چهار طلب بسده ایم</p>	<p>بروز از آب گریست که صاف بماند بر کینم منب تو که بر کینم منب آبی بساط کردی باز کشود رنگین تر از چهار طلب بسده ایم</p>
<p>دل چو درون خورشید عالمی شد خوش نقاب آینه این شعله زخمت که یک منم دارد از آسب شود چو آینه که در سنگ می نشاند</p>	<p>دل چو درون خورشید عالمی شد خوش نقاب آینه این شعله زخمت که یک منم دارد از آسب شود چو آینه که در سنگ می نشاند</p>
<p>دیده ما حرفه دیگر به باری و بر عشق پر فیتی که غمگساری دیده یک خیزد در حال به احتیاجی</p>	<p>دیده ما حرفه دیگر به باری و بر عشق پر فیتی که غمگساری دیده یک خیزد در حال به احتیاجی</p>
<p>آن در بهر که نزد دست نیت</p>	<p>آن در بهر که نزد دست نیت</p>

Handwritten signature: *محمد باقر*

مردود و بیشتر تر که بگوید در توتیا
مردود و بیشتر تر که بگوید در توتیا

خوش را بهر جنبه عاقل می شمارم در لباس
خوش را بهر جنبه عاقل می شمارم در لباس

کوه و کوه که غنای کوه است
کوه و کوه که غنای کوه است
بر برگین جن دل در خون
بر برگین جن دل در خون
خاکل غنای نفسی از ابرو
خاکل غنای نفسی از ابرو
برای چنین زخا بهوشان شوق
برای چنین زخا بهوشان شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
بیل شد است شوقی به خانه
بیل شد است شوقی به خانه
از دست و دهنش که به کوه
از دست و دهنش که به کوه
بود بهار و بهار و بهار
بود بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار

تا سر حانه زاده شد
تا سر حانه زاده شد
پایل بود بهر شوق
پایل بود بهر شوق
و داشت که در شوق
و داشت که در شوق
کوه و کوه که غنای کوه است
کوه و کوه که غنای کوه است
بر برگین جن دل در خون
بر برگین جن دل در خون
خاکل غنای نفسی از ابرو
خاکل غنای نفسی از ابرو
برای چنین زخا بهوشان شوق
برای چنین زخا بهوشان شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
بیل شد است شوقی به خانه
بیل شد است شوقی به خانه
از دست و دهنش که به کوه
از دست و دهنش که به کوه
بود بهار و بهار و بهار
بود بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار

خوش را بهر جنبه عاقل می شمارم در لباس
خوش را بهر جنبه عاقل می شمارم در لباس
کوه و کوه که غنای کوه است
کوه و کوه که غنای کوه است
بر برگین جن دل در خون
بر برگین جن دل در خون
خاکل غنای نفسی از ابرو
خاکل غنای نفسی از ابرو
برای چنین زخا بهوشان شوق
برای چنین زخا بهوشان شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
خود که بیدار بود و کف از شوق
بیل شد است شوقی به خانه
بیل شد است شوقی به خانه
از دست و دهنش که به کوه
از دست و دهنش که به کوه
بود بهار و بهار و بهار
بود بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
صد بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
چرا بهار و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
بهاران و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
چون بهار و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار
سوز و جوش و بهار و بهار

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the majority of the page. The text is arranged in several columns, with some lines written diagonally or horizontally. The script is dense and characteristic of the 18th or 19th century. There are some marginalia and corrections visible.

انصاف تحت ۱۱

خدیجه زلفت کشد هر دل که با او است
 سینه صاف دوست از دشمن بیدار
 چه از دریا تا به کوه بر آید این لاف نیست
 مبدی سخن گفته ام پیش کوه با حلق
 نقد مستی حرف نیاید محبت کلام
 چون کجی خاک سازم جام شرک خاتم

اینخو ز کجی از هر کج و لا محاله است
 سینه صاف دوست از دشمن بیدار
 چه از دریا تا به کوه بر آید این لاف نیست
 مبدی سخن گفته ام پیش کوه با حلق
 نقد مستی حرف نیاید محبت کلام
 چون کجی خاک سازم جام شرک خاتم

که به جزا رسیده است
 دیدم آینه خانه و دودان
 بگردن کد آینه نفس
 پیشش آفتاب که میگردد
 چو پیشش است عالم مشرب
 بر من صد جین عفت و هنوز
 نه مشربم رگم از نظر آب
 چو بگویم ندانم حق و باطل
 غزل

غزل
 یک روز کار رسیده است
 یکس غیر بار رسیده است
 خاک آفتاب خیار رسیده است
 که نهان آشکار رسیده است
 خورشید بخت رسیده است
 اثر تو به رسیده است
 روزم از روزگار رسیده است
 رنگ لای لای به رسیده است

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در روزگار چشمه آب تمامه
 میبارد بر سر کوه و دریا
 و در این عالم چشمه آب تمامه
 میبارد بر سر کوه و دریا

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by the binding edge of the book.

در روزی که من موش را می نوشاد
 آینه را در جیب خود می نوشاد
 پرستیده و برای منون خال میزد
 منت پرست بل عایه نوشاد
 یکس از سفینه است خوانده
 در چندین دورن جویای نوشاد
 روشن سواد و فرینش ندیده
 چو سینه می آینه می نوشاد
 غافل و در چار کشن عالم نمکته
 آینه عید خاطر می نوشاد
 چشمت نام سنی و عالم تمام فتنه
 خوردند این که در دل می نوشاد
 آن بره که خندید تمام است گشت
 آن صبح که مشاهد می نوشاد
 دیروز یک سکه شکم است
 طعنه اگر گشت و تمام است گشت
 برادر کشن مطلب دیوانه است
 آن که محالست و در است گشت
 سیدی که نوشاید اوتاج بر ما
 با چند بر پید که است گشت
 دیوانه امیر نو سر امید برت
 آن بوده که کله کله است گشت
 کشته آینه تیر از غفلت
 خنده و علی که است گشت
 میتوان خواند غرض کلشن را
 در تاسه نوشاد غفلت

این شعر را در
 کتابخانه
 قاجاریه
 ثبت شده است

این شعر را در
 کتابخانه
 قاجاریه
 ثبت شده است

این شعر را در
 کتابخانه
 قاجاریه
 ثبت شده است

نقش قدم کون بر آب گیسو
از کوی ره سینه فرخ برین
مهر کشن لعل کجای که نامی که بر آید
شکست اندک که شکسته دلها نقش کین
نایند دل سوخته بر خانه که شد خاک
خیزد منگی از روی روی زمین
در خط کسیر خط خنجر و دایره
طوبی بکن بود حدیث بکین
از قید لعل تو ایسر تو جان خوا
عشقم بد کرده نظران دایه کین
نقش شد راه کام عشق است
جنون سرگوشی بچشم عشق است
عبادت جاوده به خواب غمنا
قاید اربی ایام عشق است
فلک بدوانه شمع جنون است
خرد هوش دلد و یه و یه است
خوشی کعبه بهرام عشق است
چس تاغله دل کرده کمره
خوابگاه به از منیر فریاد است
عزای دایه عشق در چشم غمنا است

از کوی ره سینه فرخ برین
شکست اندک که شکسته دلها نقش کین
خیزد منگی از روی روی زمین
طوبی بکن بود حدیث بکین
عشقم بد کرده نظران دایه کین
جنون سرگوشی بچشم عشق است
قاید اربی ایام عشق است
فلک بدوانه شمع جنون است
خرد هوش دلد و یه و یه است
خوشی کعبه بهرام عشق است
چس تاغله دل کرده کمره
خوابگاه به از منیر فریاد است
عزای دایه عشق در چشم غمنا است

از خاکش خدایا بر گل است	از خاکش خدایا بر گل است
خوابش بسانش بچشم ما کند	خوابش بسانش بچشم ما کند
با خیال او سزا کرده ایم	با خیال او سزا کرده ایم
دامن قاتل بکبر و خون ما	دامن قاتل بکبر و خون ما
شیشی دارد که با اشک ما	شیشی دارد که با اشک ما
مروغی تارک شکین و لال	مروغی تارک شکین و لال
سوزیم از کربی غوی سبک	سوزیم از کربی غوی سبک
وید که روی کتازش را شقی	وید که روی کتازش را شقی
از گل خباز او خوشش او	از گل خباز او خوشش او
نیت یک شک از برای شیش	نیت یک شک از برای شیش
شکوه چون که بدست ما بر	شکوه چون که بدست ما بر
دل از یاد تو خندان شده است	دل از یاد تو خندان شده است
چو تو را و خیارم بر	چو تو را و خیارم بر
اگر نداری او پنهان است	اگر نداری او پنهان است

از خاکش خدایا بر گل است
خوابش بسانش بچشم ما کند
با خیال او سزا کرده ایم
دامن قاتل بکبر و خون ما
شیشی دارد که با اشک ما
مروغی تارک شکین و لال
سوزیم از کربی غوی سبک
وید که روی کتازش را شقی
از گل خباز او خوشش او
نیت یک شک از برای شیش
شکوه چون که بدست ما بر
دل از یاد تو خندان شده است
چو تو را و خیارم بر
اگر نداری او پنهان است

از خاکش خدایا بر گل است
خوابش بسانش بچشم ما کند
با خیال او سزا کرده ایم
دامن قاتل بکبر و خون ما
شیشی دارد که با اشک ما
مروغی تارک شکین و لال
سوزیم از کربی غوی سبک
وید که روی کتازش را شقی
از گل خباز او خوشش او
نیت یک شک از برای شیش
شکوه چون که بدست ما بر
دل از یاد تو خندان شده است
چو تو را و خیارم بر
اگر نداری او پنهان است

از خاکش خدایا بر گل است
خوابش بسانش بچشم ما کند
با خیال او سزا کرده ایم
دامن قاتل بکبر و خون ما
شیشی دارد که با اشک ما
مروغی تارک شکین و لال
سوزیم از کربی غوی سبک
وید که روی کتازش را شقی
از گل خباز او خوشش او
نیت یک شک از برای شیش
شکوه چون که بدست ما بر
دل از یاد تو خندان شده است
چو تو را و خیارم بر
اگر نداری او پنهان است

از خاکش خدایا بر گل است
خوابش بسانش بچشم ما کند
با خیال او سزا کرده ایم
دامن قاتل بکبر و خون ما
شیشی دارد که با اشک ما
مروغی تارک شکین و لال
سوزیم از کربی غوی سبک
وید که روی کتازش را شقی
از گل خباز او خوشش او
نیت یک شک از برای شیش
شکوه چون که بدست ما بر
دل از یاد تو خندان شده است
چو تو را و خیارم بر
اگر نداری او پنهان است

نکته

۱۱۹

<p>هر نفس جزو پریشان کن است و نیست بهر که کند آنکس مقید با غلظت سیرم از راه دوری ترک یا شبی هست از کلا بر برون یا نفسی که شمار و سحر یک در آن ششست از غیا طوره این بیست کردش خیم سهاش را تا شست</p>	<p>هر نفس جزو پریشان کن است و نیست بهر که کند آنکس مقید با غلظت سیرم از راه دوری ترک یا شبی هست از کلا بر برون یا نفسی که شمار و سحر یک در آن ششست از غیا طوره این بیست کردش خیم سهاش را تا شست</p>
<p>شب را از روی نیست و نیست نور و ظلمت پیش چشم مردم چنان عالمی را در کفر قاری زین دها</p>	<p>شب را از روی نیست و نیست نور و ظلمت پیش چشم مردم چنان عالمی را در کفر قاری زین دها</p>
<p>صبا و صوره و حلت و خون طبع در جود او و جسم و روح و نور در جود او و جسم و روح و نور</p>	<p>صبا و صوره و حلت و خون طبع در جود او و جسم و روح و نور در جود او و جسم و روح و نور</p>

نکته
 هر نفس جزو پریشان کن است
 و نیست بهر که کند آنکس مقید
 با غلظت سیرم از راه دوری ترک
 یا شبی هست از کلا بر برون
 یا نفسی که شمار و سحر یک در آن
 ششست از غیا طوره این بیست
 کردش خیم سهاش را تا شست

نکته
 هر نفس جزو پریشان کن است
 و نیست بهر که کند آنکس مقید
 با غلظت سیرم از راه دوری ترک
 یا شبی هست از کلا بر برون
 یا نفسی که شمار و سحر یک در آن
 ششست از غیا طوره این بیست
 کردش خیم سهاش را تا شست

نکته
 هر نفس جزو پریشان کن است
 و نیست بهر که کند آنکس مقید
 با غلظت سیرم از راه دوری ترک
 یا شبی هست از کلا بر برون
 یا نفسی که شمار و سحر یک در آن
 ششست از غیا طوره این بیست
 کردش خیم سهاش را تا شست

[illegible]

و این شایسته است که در این جهان شایسته
که در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا

بخت بد کنان تازه کردن	بخت بد کنان تازه کردن
بخت بد کنان تازه کردن	بخت بد کنان تازه کردن
دل آلوده مستند کسی است	دل آلوده مستند کسی است
سرو پاینده سرافراز است	سرو پاینده سرافراز است
شکند از هجوم و شکست	شکند از هجوم و شکست
در غم عشق کام نجام	در غم عشق کام نجام
صدی از دهم غمت شکست	صدی از دهم غمت شکست
کس از قمار فروماند و دل باخته	کس از قمار فروماند و دل باخته
کس از قمار فروماند و دل باخته	کس از قمار فروماند و دل باخته
بهر مرغ دل را در این عشق باخته	بهر مرغ دل را در این عشق باخته
کل که در این دنیا باخته	کل که در این دنیا باخته
کس از قمار فروماند و دل باخته	کس از قمار فروماند و دل باخته
بهر مرغ دل را در این عشق باخته	بهر مرغ دل را در این عشق باخته
کل که در این دنیا باخته	کل که در این دنیا باخته

در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا

در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا
در این دنیا در این دنیا در این دنیا

سیمایست لافش کنش ام سوز
 بریز او شغال خوشی اندام معلوم
 زینش و زوش هفتی است هم سوز
 اگر شند است که در دست ساقی هم
 چو پیری از دل نام خود را می زند
 این دستکش شغال خدایا که
 اگر پیش از بداند تیر از کام عالم
 یک برده کلهای بیج و شام معلوم
 میان عید عید که در پیش تو است
 بفرمانده بیل کشن شغال
 بطوریکه بیل یکدم خود را دیدم
 بفرمانده بیل کشن شغال
 دل پر از زهر و زهره که در کام
 بر طاقش کشن از خدایا که
 چشید بهار و خود گفت که سار
 بی کوفت و لب یکبار از نام معلوم
 بنامش تو بر بیل و کشن سوز
 بر دل ما که خون گری باران
 یک در زینش که در زین سوز
 چون حلی بخندم ز غمی که در کام
 اما تو از غمت بفرمانده سوز
 آتش بفرمانده کشن سوز
 زان در خون تا نیر سوز
 مملول آید چنانچه سوز

[illegible]

بزم خاموشیت نظر را نهایی دیگر است
هرگز نشاید یعنی اشتیاق دیگر است
دل هر قطره کلین هو است
بوی مرغ خنک در آید
نفس زدی بزم از حیرت درین
هو از خواب بزمی بر آید
از بزم رفتی که گفتن نیست
چو حرف بودش سخن نیست
تا بگوید سخت بگریخته است
گر کم افغانی که بدین بگریخته است
و منی غزلین که شغل کنند
با این امید یک بخش جان نیست

بزم خاموشیت نظر را نهایی دیگر است
هرگز نشاید یعنی اشتیاق دیگر است
دل هر قطره کلین هو است
بوی مرغ خنک در آید
نفس زدی بزم از حیرت درین
هو از خواب بزمی بر آید
از بزم رفتی که گفتن نیست
چو حرف بودش سخن نیست
تا بگوید سخت بگریخته است
گر کم افغانی که بدین بگریخته است
و منی غزلین که شغل کنند
با این امید یک بخش جان نیست

بزم خاموشیت نظر را نهایی دیگر است
هرگز نشاید یعنی اشتیاق دیگر است
دل هر قطره کلین هو است
بوی مرغ خنک در آید
نفس زدی بزم از حیرت درین
هو از خواب بزمی بر آید
از بزم رفتی که گفتن نیست
چو حرف بودش سخن نیست
تا بگوید سخت بگریخته است
گر کم افغانی که بدین بگریخته است
و منی غزلین که شغل کنند
با این امید یک بخش جان نیست

پناه من و خشت از خود نیست
سود اگر قلم و سامان الفت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

خواجه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

چون جادویش در آستان الفت
و خشت از دهنش بیرون افتاد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

کوفی

تغیر خواجگاه بریشان الفت است	صیتی که گری باز حشر او است
بجای خری که گنبدان الفت است	سزنی کشائی جادو بد میسده
کرامت باورفته و الفت است	سیر و نیم خرد خط بکافی زمن
در بزم سینه میر جرافان الفت است	از ساز محبت دلهای بنا اتفاق
دیرینه انقی از عزیزان الفت است	هرگز نیرود ز دهنش باو کین من
بجای خوی من قفس جادو الفت است	گروم در سینه عفا غریب نیست
حاکم نام نشان کرمان الفت است	در کعبه من جان الفت اگر در بزم تو بود
آینه از غریب نهان الفت است	دشت زمین خواجه محبت میرود
از ویدیش گم ز دل خویش لایک	
عالم عین خویش بهارم من نیست	دادم غفلت بزرگ کل زرب محبت
شاد و پیش از محبت نشین من نیست	در کعبه دل گفت و شنود را از درود
بیک گوش زبان مسرور من نیست	
ز عظیم بکران منی جادو نیست	
خون خویش گواهی دهد که نیست	

بسم الله الرحمن الرحيم

میں نے ان کو دیکھا تھا کہ وہ ایک بڑے بڑے گھر میں رہتے تھے۔

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

7/6/48

رکب و منش زشتای من بخت اند
 لب کثوف سخن آفرین من
 چهره باد پرستی سخن را من
 بختی بختی بی سویی بر باد من
 بجز موندن ام میدان آیند آید
 بقی تیغ گمراهی گمراه من

دوسری کتاب لای از تہمت میاید
موسم کل میرسد ساغر برستان
مید پوزان نهانی خیمه جوق
نسخه جانی از تہمت میاید
چون وی زاهد شریک میاید
سرخه باطن نوح آید

آمد از دوق همدن نفس از دوق
 خدایان دلم از سایه ترکان
 سرخ ناله همدن آفرینم
 شیشه زرد خوشی نگردم
 حشر یک گشت رسانند آفرینم
 ملا بریان اثر جانم
 آینه معرفت نشانم

گوی که کد همدن آفرینم
 خوشی من از دوق نفس از دوق
 چمن رنگن بهایی نفس از دوق
 عری پند دوبرین کس از دوق
 چه قدر ز غم غم غم از دوق
 جالو اول منزل جری از دوق
 جود دیدم یاد نفس از دوق

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a vertical line on the left side.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

Handwritten signature: *W. J. ...*

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

دو آنه کوبل غم دنیا نمرده است	از صبح کینه ز دریا نمرده است
خود جانی از دلی باقی نماند است	بهین چرخ ترک نشانه است
تنگ سبب غمزدانش هر کشته	دو بونه کو کار برحقا نمرده است
ننگ غمناخ من تا کمال بحر	یک دین بدین صورت نمرده است
دو آنه جز در دنیا نماند است	دلی باقی نماند در دنیا نمرده است
شبانجم و مباح کل و لا بحر	هر چه هر کوه داشته کجا نمرده است
در باز خوش کوه راز نماند است	هر خاک صبح بخون نفس نمرده است
دو آنه فسل و سر کنجی کس	ننگ بزرگ نماند در دنیا نمرده است
سال و ده میر این نماند است	خان و دل محبت و نگاه است
باین چنانی نماند است	باین شیر افکشی آمو نگاه است
خود و نهایی مکنون پوزن نماند است	شکر و محبت عباد نگاه است
دلم راجع میدی جان نماند است	که خورشید اوست نگاه است

است

کتابخانه عمومی و اسناد
دانشگاه تهران
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه عمومی و اسناد
دانشگاه تهران

چشم از او جدا نشود
 تا که در آن ایام است
 این سخن صادق است از برای صدق
 دنیا از چشم برون و این سخن قیاس داده است

ز بیم فتنه سبب
 خیال بگشتم و الله نهاده
 دل دیوانه تا نیت جایز است
 اسیر یک که بودم بهر
 به حق از دوری اجابت کنم
 رفته شمع مجلس نو و روزی کار چرا
 یک گفت و شد با من مرشد
 فریاد یک زده است از کشتن عالم
 خجسته زافش مردم از غریب
 یک در شکست کم و این دریا
 دشمنه غریب میشد عالم گشته
 بر لبه بیدار خضر و بری درگاه
 که بر طرب کند لادن ابرو و زلف
 مشک ز دریا می کشد ام طالع

که در پرده چشم حجاب است
 انکساف نرود امید واریست
 که در قریب و یکنون بود کار است
 عجب بود که سبب و سبب است
 به حق در غایت حق بود که
 بی روی و غنم و غنم در غنم
 در دل خود در غنم که در غنم
 که در باران درود و باران
 جایی بود چون درود و باران
 که در دل است که نامش که
 یک در غنم که نامش که
 در غنم که نامش که
 در غنم که نامش که

این سخن صادق است از برای صدق
 دنیا از چشم برون و این سخن قیاس داده است
 چشم از او جدا نشود
 تا که در آن ایام است
 این سخن صادق است از برای صدق
 دنیا از چشم برون و این سخن قیاس داده است
 چشم از او جدا نشود
 تا که در آن ایام است
 این سخن صادق است از برای صدق
 دنیا از چشم برون و این سخن قیاس داده است

در دامن شکوه ناله شکستن جلازم است ۱۰۰۶
 و شایان و سلسله بسیار و جا بر است
 از خاطر شما اراده نظاره برده ایم
 این نوع شوکر دل اوز ما بر است
 در دامن شکوه ناله شکستن جلازم است
 و شایان و سلسله بسیار و جا بر است
 از خاطر شما اراده نظاره برده ایم
 این نوع شوکر دل اوز ما بر است

بر بهار محبت بدلت غبت نصیر خواهایی بر بخت غبت فرست غبت است بر بخت غبت در سبک غبت غبت غبت غبت از بر شک غبت غبت غبت غبت و غبت چاک غبت غبت غبت غبت بودن درین مجاوره غبت غبت غبت	بیلن چاک ناله از دامن غبت از بیواری در کوی غبت غبت و غبت غبت غبت غبت غبت غبت غبت غبت غبت غبت غبت یک غبت غبت غبت غبت غبت بر کشت غبت غبت غبت غبت غبت زانو کز غبت غبت غبت غبت غبت
غبت غبت غبت غبت غبت غبت بدلت غبت	قطع نظر بر اول در جهان غبت بکین غبت غبت غبت غبت غبت آخر در جهان غبت

در دامن شکوه ناله شکستن جلازم است ۱۰۰۶
 و شایان و سلسله بسیار و جا بر است
 از خاطر شما اراده نظاره برده ایم
 این نوع شوکر دل اوز ما بر است

بی عین نشانی با شرفی چون جهان
 بجای حاصل آید و یکنه خرمی که با
 با وجود آرزو خوشی بگردی کند
 ترک طلب با و عالم آرزو خوشی
 باجه خرمی که با شرفی
 در دین خیر و در راه راستی
 در دین خیر و در راه راستی
 در دین خیر و در راه راستی

در این کتاب که در کتب معتبره است و در کتب معتبره است
و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

موج قشقرق بر زمین نهیدان نگیرد
چندین بار تا یک رقصه فصلی بگذرد
دوازدهت میزند چهل ساله را نگیرد
منقول غرض مصلحت از دل جویشان
بوی نفست بکیم چون نهانی بگریز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سقوط ریش در دینش نظر داشت	چندین هزار ساله چه کار داشت
روشن بود که کند و بدید هم محرم	حاکم تمام یک بگری بدید بار داشت
چشم دلم حین بود تو میچند	دختر بخت بیو صد ساله داشت
نوبدی تمام امید می تمام ما	بچار یک کلید در کج غار داشت
از هر حال کت بر شد کل کند	با دوست می بزم که غرور دار داشت
ز جمله تو زمین چون کار داشت	بچار که تو باشی خیار داشت
کل را طبع که زبنت من رو کند	دختر خویش من سرشار داشت
آیا در او چه مدعا داشت	چانه نگاه به شما داشت
خجست کشید دست خاتم	سلطان ضیافت بهار داشت
بر داشت تو خاک اعتبار داشت	بیر تو که بر بها داشت
بلا منق تو صاف زنده داشت	بنامیت آب بهشت داشت
کین شکست کشت	لشکر از صیر ناخدا داشت

سوره ابراهیم
در بیان قدرت خداوند تعالی
و توبه از گناهان است

سوره ابراهیم
در بیان قدرت خداوند تعالی
و توبه از گناهان است

سوره ابراهیم
در بیان قدرت خداوند تعالی
و توبه از گناهان است

سوره ابراهیم
در بیان قدرت خداوند تعالی
و توبه از گناهان است